





۲۵/۱
۶۵/۶

در سینه ۱۳۰
در سینه ۱۳۱
در سینه ۱۳۲
در سینه ۱۳۳
در سینه ۱۳۴
در سینه ۱۳۵
در سینه ۱۳۶
در سینه ۱۳۷
در سینه ۱۳۸
در سینه ۱۳۹
در سینه ۱۴۰
در سینه ۱۴۱
در سینه ۱۴۲
در سینه ۱۴۳
در سینه ۱۴۴
در سینه ۱۴۵
در سینه ۱۴۶
در سینه ۱۴۷
در سینه ۱۴۸
در سینه ۱۴۹
در سینه ۱۵۰



۱۱-۸۵
۱۳۸۵

بازدید شد
۱۳۸۵

۱
۱
۸
۸
۳
۹
۵
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۴۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۹۸
۵۸
۸۸

۱۱۳۲۷ - خن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: نیل الرام فی منتخب الائمة علیهم السلام
مؤلف: محمد الرستم بن معروف
موضوع: تاریخ و سیره ائمه
شماره ثبت کتاب: ۸۷۹۱۲

۶۰۵۰۱

کتاب در دست شده
۱۴۱۸۴

۲۵/۱
۶۵/۶

بسم الله الرحمن الرحيم
 در روز پنجشنبه ۱۳۸۵
 در شهر تهران
 در کتابخانه مجلس شورای ملی
 در بخش خطبه و خط
 در شماره ۱۸۷۹
 در تاریخ ۱۳۸۵
 در روز ۱۳۸۵
 در ماه ۱۳۸۵
 در سال ۱۳۸۵



۱۸-۴۲
۱۸۷۹

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۱۴۲۷ - خز

۶۰۵۰۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: بیل المرام فی منهج الانتماء علیهم السلام

مؤلف: محمد الحارث بن معروف

موضوع: تاریخ و سیره ائمه

تاریخ: ۱۳۸۵

شماره ثبت کتاب: ۸۷۹۱۲

کتاب در دسترس است
۱۴۱۸۴

[illegible]

تاسع **ک** حین کوی محراب این حروف لاتین باشد از رومی للمع المعطوف عبد
 الرحیم بن معروف که در دیناروان بلند مقدار و هو شیاریان دولتیار و فتح و
 لایح است که شریفین و معنی لطیفین عطیاتی اضعاف حضرت الوهیت
 تذکره و وجب سکر جوهر نوری علمت که اخضر اوصاف جمال یبار
 حوزت فرموده کافان و علمانه من کذا تعالی و در اثبات و صریح است
 علم و انوار حق متین شهادت خود کرد و ایندیت قال تعالی لا اله الا
 هو الملائکه قائلوا انعم قائلوا بالفضل و حجة تعظیم ادم علی نبیها
 و علمهم السلام ترجیح او بر ملائکه که علم ظاهر کرد که اشارت سالیه قائلوا انعم
 باسمائهم قال کما اقل کما انعم خبیات القلوب و انما حقیر من شیل
 سعادت علی و درک دولت کبری بدین متابعت شرایع انبیاء علیهم السلام
 و السلام میفرمود بحکم طلب العلم و فیضه علی غیره و تکرار لازم بود که علم
 ادیان تبدیل و مع امکان سعی نمایند و صلاحتی در دین و حکام دین
 و ضبط قواعد شرع متین خود را بحقیق او فرضی است و حفظ کربانید
 و اما اعتد و علم علم فعمل الخیفة و فی اعتزاز فکم طیب بینه و لا سکت
 و کم طیب بینه و کبازی هوائیه عادت باری عالی شان و عظم برهان بران حایت
 که حجت انما و شریعت و احیاء قرآنین ستمش و وقت و زمان و در هر وقت و اوان
 بر مقتضای لایزال و مایعین استقامت ظاهرین و علی حق ان فیهم الساعه و اما اخبار
 جهان ناری و عیان و اندازش بریاری در قبضه و تصرف صاحب لایزال و کبر حقیقه
 و انوار علم و معارف و قرائد و در سینه عرش فیض و دار و عوارق و انوار
 شد تا باری عدل و عیانیت حق و علم سفا و طریقت باید و بطلان سفا و بطلان
 دیاجن جانی و انوار و معارف و مایع و شرف و بیرون فیه المایع و انوار و عیانیت

آن مکان حدیث برکاتم شود و این مخفی علی الدوام در خاطر جوان می نمود و در حیات
 و دیان میگرد و لیکن طوارق زمان و عوارض آن را نا اشتغال از آن مانع بود چون
 خود را در سلک ملازمان کشیدیم و بدین معضود اولی و مطلوبی را علی رسیدیم
 زاده عالمیان را خلدت ایام سعادت فلان هرة فظلاله و لفته القاهره جنات
 یا فتم کر از غایت سلام بروری و از وفور نعمت کثرتی صبر منیر بر آن داشته
 و خاطر عاظر بر آن گاشته که در مذهب ائمه معصومین علیهم السلام کتابی ابداع
 نماید چنانکه اکثر مشایخ و اولیای و فرائد احکام شریع متین از صریح و اشارات آن
 کرده تا اگر قصه زسان و فقهای اوان و معتقدیان فنا و عیان مکان از بعد از آن خطا
 و جناب بی سبب نادانی یا با سظم رشوت ستانی واقع شود سزاوارده علیان از خطا
 این کتب بر جمله ناصواب مطلع گردد بنا برین در تالیف آن در تصنیف کتابی
 چنان شرح افتاد و مسایل این کتاب استخراج از کتابهای دیگر و کتب ابرار شاد
 و تبصوه می باید هر یک مقبول علمای اسلام و معول فضایی انام و فقهای اتمام
 و برهه ایات هر یک اعتماد دیم نام فالجود که ترتیب این کتاب بر احسن وجه
 اتفاق افتاد چنانچه هر مسلم از سبیل او در هر کجاست حقان یافت و هر یکی ملاز احکام داد
 حوزة قرآن جنت و محسبات شوقی خلیل کرده شد و هر کس که در آن خلاص
 گردد بدان اشارت کرده ام که **بیت** **فرج علی الاقوام ان یحفظوا** **الفاظ الحق**
واقرا لای **فان فی اخبارها الذی اراه فی الحجج اقوی لای** و این کتابی است که
 ستمده ائمه علیهم السلام نام نهاده شد و تمام این تالیف در نهج و بیخ کتابی است
 و منتصت باب می آید **فان الله العین** **کتاب اول** در عبادت و دوی و وارده است
باب اول در احکام آنها **باب دوم** در مذهب و عقاید **باب ششم** در آنچه در
باب چهارم در چگونگی و صفی **باب پنجم** در آنچه بسبب آن عمل واجب شود

باب ششم در چگونگی و صفی **باب هفتم** در حیض و احکام آن **باب**
 هشتم در استحاضه و نقاس و احکام آن **باب نهم** در غسل احوال **باب**
 دهم در غسلهای سنت **باب یازدهم** در تیمم و احکام آن **باب** و از دهم
 در نجاسات و احکام آن **کتاب** **دوم** در نماز و دوی و وارده است
باب اول در اعداد نماز **باب دوم** در اوقات نماز **باب ششم**
 در معرفت قبله **باب چهارم** در معرفت جامع نماز **باب پنجم** در معرفت
 جای نماز **باب ششم** در آنچه در آن است **باب هفتم** در معرفت
 اذان و اقامت **باب هشتم** در واجبات نماز **باب نهم** در سنتهای نماز
باب دهم در نماز جمعه **باب یازدهم** در نماز عیدین **باب**
 و از دهم در نماز کسوف **باب سیزدهم** در نماز جنبانه **باب چهاردهم**
 در نمازهای سنت **باب پانزدهم** در بیان خلایق نماز **باب شانزدهم**
 در قضای نماز و سبب فوت آن **باب هجدهم** نماز نجات **باب**
 هجدهم در نماز خوف و مسافره **باب نوزدهم** در بیان نماز سائر **کتاب**
تیمم در رسوم و دوی شش واجب **باب اول** در بعضی دوز **باب**
 دوم در آنچه دوز باطل کند **باب سیم** در آنچه دوز دارد اگر چه باشد
باب چهارم در اقامت دوز **باب پنجم** در بیان شرایط دوز **باب**
 ششم در دوز کفار است **کتاب** **باب اول** در شرایط اعتکاف **باب دوم** در اقامت و احکام
 اعتکاف **کتاب** **باب پنجم** در زکات و دوی هفت واجب **باب**
 اول در کسب زکوة بر و واجب باشد **باب دوم** در بیان طایفه زکوة در
 واجب باشد **باب سیم** در زکوة در فقو **باب چهارم** در زکوة قلا

باب پنجم در وصا و فکرة **باب** ششم در سوا و اخرج **باب** ششم در فکرة فطر و کوة
هفتم در فکرة فطر و کوة **کتاب** ششم در فطر و کوة و در وی و بابت
باب اول در آنچه شش دان و احی شود **باب** دوم در فستات
کتاب هفتم در حج و در وی یازده بابت **باب** اول در معنی
در شرط حج **باب** دوم در حج بر بنیاب و شرایط حج آن **باب** سیم در حج
حج **باب** چهارم در سوا و حج **باب** پنجم در افعال حج **باب** ششم
در طواف و کیفیت آن **باب** هفتم در بیان سعی **باب** هشتم در احکام
منای **باب** نهم در آنچه موجب ضمان باشد از قصد **باب** دهم در بیان قصد
حرم و توابع آن **باب** یازدهم در بیان آنچه حرام باشد در حج **کتاب**
هشتم و در حج و این کتاب بحال از بابت **کتاب** نهم در جهاد و در
وی هفت بابت **باب** اول در آنچه جهاد و واجب شود **باب** دوم
در جهاد و جهاد با اهل حرم که جهاد با ایشان باید کرد **باب** سیم در جهاد و در
اهل حرب **باب** چهارم در احکام اسیران **باب** پنجم در احکام غنیمت
باب ششم در احکام زینیه **باب** هفتم در احکام اهل ذمه **کتاب** دهم
در امر معروف و نهی نکر و این کتاب بحال از بابت **کتاب** یازدهم
در تجارت و بیع و در وی و بابت **کتاب** پنجم در بیع و بابت **باب** دوم
در عقد بیع و ادایه شرایط آن **باب** سیم در بیع و بابت **باب** چهارم
جهاد و در عقد و بیع **باب** پنجم در آنچه در بیع داخل باشد **باب** ششم
در تسلیم بیع و آنچه تعلق بر او دارد **باب** هفتم در اختلاف بیع و مشتری
باب هشتم در شرط و اقسام آن **باب** نهم در قیام و احکام عقد
باب دهم در احکام تجویب و اقسام آن **باب** یازدهم در راجحه **باب**

دوازدهم

دوازدهم در ربا **باب** سیزدهم در رهن و فسخ میوه **باب** چهاردهم در بیع
حیوانات **باب** پانزدهم در سلف و شرایط و احکام آن **باب** شانزدهم
در اقاله یعنی فسخ بیع **باب** هفدهم در فرض و احکام آن **باب**
هجدهم در دین مملکت **کتاب** دوازدهم در رهن و در وی و در وی و بابت
باب اول در شرایط رهن **باب** دوم در احکام که متعلق بر رهن و رهن
کتاب سیزدهم در فسخ و در وی چهار بابت **باب** اول در شرایط
آن و معنی فسخ **باب** دوم در منع تصرف او **باب** سیم در اختصاص
فسخ به مال خود **باب** چهارم در فسخ مال او **کتاب** چهاردهم
در حج و در وی و بابت **باب** اول در سوجیات حج **باب** دوم در احکام
حج **کتاب** پانزدهم در ضمان و در وی و بابت **باب** اول در ضمان
مال و احکام آن **باب** دوم در ضمان و احکام آن **باب** سیم در ضمان و احکام
آن **کتاب** شانزدهم در صلح و در وی و بابت **باب** اول
در بیان معنی صلح و کیفیت آن **باب** دوم در احکام صلح و در مالک و در صلح
کتاب هفدهم در شرکت و در وی و بابت **باب** اول در اقسام
باب دوم در احکام شرکت و با بندگان که متعلق است **کتاب** هجدهم
در مضاربه و در آن چهار بابت **باب** اول در عقد مضاربه **باب** دوم
در مال قراض **باب** سیم در سود آن **باب** چهارم در ربا و آن
کتاب بیستم در تزارعت و در وی و بابت **باب** اول در رهن
و عبارت و شرایط آن **باب** دوم در احکام آن **کتاب** بیست و یکم
در سنان و در وی و بابت **باب** اول در رهن و عبارت و شرایط آن
بر آن کند و فایده آن **باب** دوم در احکام آن **کتاب** بیست و یکم در رهن و

این قسم از دنیا که بران اقسام قسری میگزیند و هر یک از این اقسام است
مستحق باید که بنده هائیکه معصومین عظیم اقسام فضیلتی اسلام را بر او
 قسم نهاده اند **اول** آب مطلق دوم آب مصاف اما آب مطلق عبارت از آب باشد
 که در ایستادن فرقی قدی مطلق آب بران توان کردن چون آب رود خانه و آب روان
 و آب چاه مثلا و آب مطلق پاکست و بان گشتن و این آب با عینا و وقوع غایت
 در آن برسد قسم باشد **دوم** آب روان و عین آب استاده سیم نم خورده چون آب
 پاک آب روان سادام که در ملک یا بر می طعم آن تغییر کرده باشد پاک و پاک کند
 باشد و چون آب پاک بران غلبه کند بر وجهی که آن تغییر نیابد پاک باشد
 و اگر چه آب طعم بد عادت بدان آب رسیده باشد و آب حوض تمام و چون نبع
 خروج و در حوض از آن آب بر روی آن آب بر روی آب و در آن
 شمارند و اگر تا در وی تغییر شود و وقوع غایت واقع شود پاک باشد و اگر چیزی
 پاک و آب باقی مانده شود و آب را تغییر کرده اند آن آب همچنان پاک باشد و از استلاط
 آن پاک باشد اما ایستاده چون از کوی کمتر باشد نیز ملاقات غایت بخورد
 و کوی بارش از هزار و دویست مطلق علی باشد و پاک شود عرض حق آن هر یک سه
 شهر و نیم باشد چون غایت است و اگر در این باب حکم آب حوض و نم و طعم های پاک
 هر یک یک روز و چون خواهد که آب ایستاده که غایت شده باشد پاک کند باید که یک کوی
 آب که هزار و دویست مطلق را نیت یکبار در آن فرزند پاک کرده و اگر بد عادت
 افزاید تا طعم آن بمطهر و از دویست مطلق باشد از پاک کرده و اگر آب دیناره
 مقدار کوی باشد از پاک و حکم وی چون آب روان باشد می تواند که بر سطح ملاقات
 در وی تغییر نیابد پاک بود و چون از حکم آب جاری در دینا کوی عادت بران
 تا چندا که تغییر آن را نیابد پاک کرده و اگر کوی در دینا و اگر تغییر را نیابد پاک

چیزی پاک که غیر از آب باشد چون آب غیر آبیخته شده تغییرات و ابل کردن آب چنان
 غیر باشد و از آن طهارت نشاید نمود **اما آب چاه** که غایت است از آب است
 چون غایت تغییر شود با اتفاق غیبت کرده و اگر ملاقی شود و لیکن تغییر فرزند
 غایت آن خلالت و لیکن ظاهر است که پاک نماید و طهرین پاک بودن آب
 آن باشد که تمام را پاک کند یا بعضی را چنانکه مشروح میگردد مثلا اگر شایسته خلالت
 یا بعضی طهرین حیض یا طهرین قاضی یا حزن استخوانه در آن واقع شود تمام آب پاک
 کشید و اگر شتر و در چاه ببر یا تمام را پاک کشید و اگر تمام را پاک کشید
 یا پاک آب زاید باشد طهرین است که چهار کوی پاک و یک تا هر دو کوی پاک است
 یک کوی و صبح تا شب یک روز و بین صفت چهل آب کشیده باشد بعد از آن آب کشید
 و هر من چهار کوی پاک و یک کوی سفید و مثل آن هزار و دویست مطلق پاک باید کشید و اگر
 در آن یک کوی سفید و یک کوی پاک و در آن افند و پاک کند و غرض پاک کردن
 در آن واقع شود چون خون کوی سفید که در آن کشند چاه و پاک کشید و اگر شایسته
 هر کوی پاک کوی پاک و در آن میرد یا در کوی سفید در آن افند و پاک کشید و اگر شایسته
 در بین مجموع چهل کوی پاک کشید و اگر در آن افند و پاک کشید و طهرین آن است
 طهرین آن طهرین است که نه چون خون کوی سفید و خون کوی سفید و خون کوی سفید
 رسیده و در آن پاک کشید و بجا که در کوی سفید و در کوی سفید و در کوی سفید
 و نه کوی کوی است و اگر کوی در آن میرد یا در کوی سفید و در کوی سفید و در کوی سفید
 کوی پاک که بالغ نشود باشد و اگر در آن غسل کرده باشد یا در آن افند و پاک
 و در آن بر روی آن در بین صورتها هفت کوی پاک کشید و اگر کوی در آن میرد
 یا در آن و پاک کشید که اگر طعام بخورد و باشد و در صورت پاک کوی پاک کشید و اگر
 یا در آن در آن کوی پاک کشید و اگر در آن کوی پاک کشید و اگر در آن کوی پاک کشید
 شایسته و کوی پاک که عادت مردم بدان جاری بود **مسئله** باید که مستحق آن پاک باشد

三

237

مرا استخراج شود و اگر به واسطه اصل و افزاین خود هیچ کس در بنای جیصین حال ایشان
نظر و اگر از ایشان باشد یا مختلف لایحه باشد از ماهی هفت روز یا سه روز یا پنج
و او را از ماهی دیگر ده روز یا ده که مضطرب باشد و زیادت شرایع هفت یا شش روز
یا ده روز یا ماهی از ایام جیصین بخار و سه روز یا ماهی دیگر یا ماهی که باشد یا بیاید
نکته چون وقت کمتر از ده روز قطع شود بر چند از ماهی بیاید اگر ایام پرست
آید غنای کند و اگر وقت آن ده باشد بدو را صبر یا چنان کند و ده روز یا ماهی که باشد
بعد از ده روز یا بعد از فصل یا به کردنی بیاید چون بگردد از ماهی که بگردد یا در
روز غنی کند اگر جیصین بعد از ده روز یا در آنجا قطع شود هر روز که در آن
ده روز داشته باشد قضایا بدینگونه و اگر بر سه روز یا از نایب در هر ماه آورده
باشد از ده روز است باشد **نکته** اگر از آن شب جیصین بعد از آنکه از غایت
باز نایب **نکته** همه وقت بخار و زیاده مقدار طهارت میکند و نماز گذاردن
از وقت دیگر و چون از اول زمان تا در وقت وقت نماز اعتقاد رکعت شش باشد که اگر
طهارت دیگر مقدار دیگر در دین است و بعد از آن جیصین واقع شد آن نماز یا قضایا
باید کرد و اگر مقدار زمان کمتر باشد که طهارت طهارت و ده روز یا در آنجا
باشد که پیش از آن وقت پاک شود عقابا اگر طهارت آن کردن و بیک رکعت نماز
گذاردن قضایا این نماز بر واجب باشد و اگر با و یا یا آورده باشد **نکته**
بیا که درین فصل چند مسئله است **نکته** اگر چون وقت قطع شود یا از جیصین که در شهر یا
با وی یا شریعت و یا باشد یا از آنجا که است و اگر چه غنی کرده باشد **نکته** هر روز
طهارت شرط باشد بر وی حرام باشد چه نماز یا در آنجا که است و اگر چه غنی کرده باشد
محض مسود جلدری که طهارت کند صورت و قطع شود **نکته** اگر نماز روزی از
وی دست نباشد و لکن نوره یا بعد از آن که پاک شود قضایا یا کردن نمازی که در آن

جیصین برده باشد قضایا بر وی واجب نباشد و از او مطلقا که **نکته** اگر در آنجا که
نماز گذاردن در آن گذشتن مکروه و **نکته** قرات نماز قرات و از آنجا که در
از ایام خاندان او اگر چه باشد که اگر چه جیصین بخار یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود
نکته اگر تا از جیصین پاک گردد یا شریعت شرعی حرام باشد و اگر است از آنجا که
نماز باشد اگر آنکه بر سبیل عدل یا شریعت کند یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود
و اگر جیصین واقع شود طهارت یک یا یا باشد و اگر در وقت قطع شود یا بشود یا بشود
و اگر در وقت یا در آنجا که طهارت صرف قرات کند یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود
مگر در وقت یا در آنجا که طهارت صرف قرات کند یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود
آنکه چون از جیصین پاک کرده و غنای یک یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود
و لکن این غنای یک یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود
مسعود باشد و هر روز یا در آنجا که طهارت یا یا جیصین دست نباشد **نکته** اگر در آنجا که
باشد که در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت نماز
نماز در آن مقدار زمان ذکر حق نقلی کند **نکته** اگر در آنجا که در وقت نماز یا یا جیصین
مکروه باشد **نکته** اگر در آنجا که طهارت در آنجا که طهارت یا یا جیصین
بیا که هر روز یا است که طهارت یک یا در آنجا که طهارت یا یا جیصین
نکته جیصین در آنجا که طهارت یا یا از آنجا که طهارت یا یا جیصین
و در آنجا که طهارت یا یا جیصین یا یا جیصین یا یا جیصین یا یا جیصین
در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت
این جیصین یا یا جیصین یا یا جیصین یا یا جیصین یا یا جیصین یا یا جیصین
نیای او و در آنجا که طهارت یا یا جیصین یا یا جیصین یا یا جیصین یا یا جیصین
در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت

و من بعد من الحسن

3

[illegible]

کتاب

[illegible]

خود همچنین حکم باشد که در وقت نماز شلک باشد و در هر یک بنوازد که طهر و نماز
که در وقت نماز شلک برهنه نماز یا بپوشد که اگر جامه نپوشد واجب بود که آن
جامه را از خود دور کند **شلک** اگر جامه نپوشد یا از خود دور کند یا سطره بپوشد
همچنان نماز کار دارد و اما در نماز بقول الله لا یم باشد **شلک** چون افتاب بر
و غیر آن از نجاسات بر زمین شلک کلمات موضع پالت باشد و همچنین باشد حکم
بر رویا و حیر و هر چیزی که نظر او سکن شود چون بنامت و یا ها همین باشد
و آتش نیز چون بنامت و یا سوزد یا ت کرداند و در هر وقت و کفشی و در هر وقت
مالیده شود و چون اگر عین نجاست باقی ماند **شلک** یا اگر آب باران مالیده کرد
و یا نجاست بپوشد یا اگر در پالت باشد و یا که با آن نجاست نایل کرده باشد
و در نماز اول و ثانیه نجاست باشد و اظهار آنست که طهر و نماز برهنه باشد **حاکم**
بدانکه حرام باشد که در وقت نماز و در هر وقت و یا شلک در آن حرام باشد
و لیکن استعمال عین زعفران و غیره حرام نباشد و اگر چه قیمت آن بسیار باشد و طهر و نماز
مشترکان پالت باشد اما حاکم نجاست آن معلوم بود **شلک** یا اگر هیچ پوستی را بمال
نفاذ آن نیست که در حال حیات یا ت و کشته و از پوست یا که کشتن خود در
بعد از سر بردن آن اجتناب کردن مستحب باشد اما مالیده کرد یا ت نکرد باشد
شلک جای که خردان نموده باشد اگر فر زده باشند یا بر یک کاسه آنرا اندوده باشد
چون آنرا بپوشد یا غیر شرط است از آن اهل توان داشتن و غیر اینها اگر چه باشد
بهر حال داشتن **شلک** یا اگر طهر که سست سران کند زبان بر آن مالیده باشد یا با
شستن اول نماز و در هر وقت و شوق هم سه بار یا بد شستن و لیکن هفت بار شستن
فاضل است و از غیر اینها اگر شستن واجب باشد و سه بار احتیاط بود **نماز**
نماز و نماز در وقت نماز یا اگر نماز برهنه باشد **نماز** یا اگر نماز در وقت

که هفت رکعت است **نماز** نماز هفت نماز یزدین یعنی در صحن و بعد از آن
نماز نماز کوف که عبارت از رکعتی است **نماز** نماز لای **نماز** نماز ایات
یعنی هر روز یک بار عیسای که واقع شود چون با های حکم بر خلاف نماز **نماز**
نماز طواف کعبه **نماز** نماز در **نماز** نماز که شخص بزرگ کرده باشد یا بعد کرده
بود و همین و تفریح این جمله نمازها تا در مقام خود شروع بپایان خدا و الله تعالی
و هر چه از نماز غیر از این بر قسم باشد مستحب بود بیک نماز یا شش نماز یا بیست و چهار
رکعت بود و بعضی سه رکعت بود و بعضی دو رکعت بود و این ایات برای اشارت باشد
نماز هفت رکعت نماز رکعت مفرق در بعضی شش رکعت نماز جمع بین نماز و بعضی رکعت
خارج و بعضی در یک رکعت و بعضی در چهار رکعت سلام یک رکعت نماز و بعضی در
در سفری که بود و ایامات آن به پیش نماز و نماز **نماز** **نماز** **نماز**
در وقت نماز از آن کلام حضرت معصوم علیه السلام **نماز** وقت نماز رکعت بر نماز
صیحات شام و خفتن پسین و بکرات **نماز** حکم سفر و چون حضرت بکرات
وقت طلوع فرمود از صبح آخر چنانکه تاب و مشرق کند **نماز** اول نماز که شود
شمار از اول و در عصر اولت و پیشین و شش رکعت این دو نماز که هر دو یک کلام
وقت غروب خمس بود و وقت نماز تمام اول شام وقت غروب از پیشین و بعضی
از آن چهار رکعت نماز این **نماز** شب و یک رکعت و آخر شام **نماز** خفتن و غیره بکرات
شمار تمام **نماز** شب و یک رکعت نماز از نماز پیشین از زمان نماز تا رسید
آباد و یا سه رکعت وقت است باشد و از آن نماز که بپوشد که زیادت یا بیست و چهار رکعت
در وقت سنت است اما باشد و بر و ایاتی که ایام که وقت و بعضی باقی باشد وقت سنت
نماز باقی باشد و لیکن روایت از شیخ و از است **نماز** یا اگر پیش از زوال است پیشین
نماز یا اگر در آن آید و در هر دو نماز هفت رکعت چهار رکعت یا سه رکعت که اگر در هر دو رکعت از آن

باشند و در این حال چنانچه اهل حق با یکدیگر مفرق گردند و در حق حیل ندارند و در این حالت
نزد اهل حق چنانچه است که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
با آنکه چون از اهل حق نزد خداوند است و آن خبر است و از این مطلق است و در حق است
علیه این که در حق است و از این است که در حق است و از این است که در حق است
کرده اند **در این** در این مطلق است و در حق است و در حق است و در حق است
که در این مطلق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
حق و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
کافی باشد و در این مطلق است و در حق است و در حق است و در حق است
او که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
باشد و از این مطلق است و در حق است و در حق است و در حق است
باشد و واجب بود و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
شخص و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
سینه و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
شخص و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
صلوة سارده و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
در این در این مطلق است و در حق است و در حق است و در حق است
و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
به حق و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
حال و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
سیم که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است

نزد اهل حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
یعنی اگر چه خشت بود و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
و کاف و مست و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
نیت جمع باشد احتیاجی به دلیل بود و در حق است و در حق است و در حق است
مهر و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
جمله اعتبار بر این است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
تا این شده است که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
اعتبار و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
استجاب کرد و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
زلف و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
الاد و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
کشف و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
آن صید و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
در این در این مطلق است و در حق است و در حق است و در حق است
کنند و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
شش و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
سین و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
بود و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
چنان در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است

الكبر

[illegible]

چون با باری عزوجل می‌باید با هر صیتی که بتو پیش افتد مشغول گردی و بعد از آنکه خود فارغ
از سلام بران هست که وقت سه بجای تمام شد بران وقت که الله تعالی بلیت می‌بخشد
که اگر از میان زمان بطریق نظم مذکور غلبه سیل احوال بود و اگر در بطریق نظم بود
بیان واجبات و مستحبات شرعی بود در **حکم** ایضا مذکور از هر روز هفت باشد
چون در هر روز پنجشنبه اول بودیم یکبار بقیام و در آن وقت یکبار در رکوع و سجده
کنان تمام کریمان که در وقت سلام و در وقت و در واجبات نیست این و در وقت
الاضحی و از هر وقت که با باری عزوجل می‌باید با هر صیتی که بتو پیش افتد مشغول گردی
و بعد از آنکه خود فارغ از سلام بران هست که وقت سه بجای تمام شد بران وقت که الله تعالی
بلیت می‌بخشد که اگر از میان زمان بطریق نظم مذکور غلبه سیل احوال بود و اگر در
بطریق نظم بود بیان واجبات و مستحبات شرعی بود در **حکم** ایضا مذکور از هر روز هفت
باشد چون در هر روز پنجشنبه اول بودیم یکبار بقیام و در آن وقت یکبار در رکوع و سجده
کنان تمام کریمان که در وقت سلام و در وقت و در واجبات نیست این و در وقت
الاضحی و از هر وقت که با باری عزوجل می‌باید با هر صیتی که بتو پیش افتد مشغول گردی
و بعد از آنکه خود فارغ از سلام بران هست که وقت سه بجای تمام شد بران وقت که الله تعالی
بلیت می‌بخشد

سجده

بلیت می‌بخشد و نمازهای که باید خوانده و نماز دیگر شریف است **نکته** اگر از آنکه خود فارغ
از سلام بران هست که وقت سه بجای تمام شد بران وقت که الله تعالی بلیت می‌بخشد
که اگر از میان زمان بطریق نظم مذکور غلبه سیل احوال بود و اگر در بطریق نظم بود
بیان واجبات و مستحبات شرعی بود در **حکم** ایضا مذکور از هر روز هفت باشد
چون در هر روز پنجشنبه اول بودیم یکبار بقیام و در آن وقت یکبار در رکوع و سجده
کنان تمام کریمان که در وقت سلام و در وقت و در واجبات نیست این و در وقت
الاضحی و از هر وقت که با باری عزوجل می‌باید با هر صیتی که بتو پیش افتد مشغول گردی
و بعد از آنکه خود فارغ از سلام بران هست که وقت سه بجای تمام شد بران وقت که الله تعالی
بلیت می‌بخشد که اگر از میان زمان بطریق نظم مذکور غلبه سیل احوال بود و اگر در
بطریق نظم بود بیان واجبات و مستحبات شرعی بود در **حکم** ایضا مذکور از هر روز هفت
باشد چون در هر روز پنجشنبه اول بودیم یکبار بقیام و در آن وقت یکبار در رکوع و سجده
کنان تمام کریمان که در وقت سلام و در وقت و در واجبات نیست این و در وقت
الاضحی و از هر وقت که با باری عزوجل می‌باید با هر صیتی که بتو پیش افتد مشغول گردی
و بعد از آنکه خود فارغ از سلام بران هست که وقت سه بجای تمام شد بران وقت که الله تعالی
بلیت می‌بخشد

الحمد لله

111

۲۰

و اگر فوت خود فضا بر وی لازم نباشد الله در کفایت بیاناتک تامل و غفلت او دل
نفرین کند یعنی بخت فراتر در کفایت دل الهی است اسم بخواند و بگوید
و انزل بر من کبریا و دعا بخوان الله المسم است الکبریا و العظمة و اهل الجود
و اهل الوفاء و اهل النعم و الرحمن و اهل التقوى العظيمة استک بخت
هذا اليوم الذى جعلت للعلمان عبد المحمد من الله عليه و آله و آله
و ذرعه و عرفاه و ربنا ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تفرقنا من
خير ما خلقت فيه محمد و آل محمد و ان تجزى من نعمة الله
شبه محمد و آل محمد صلوات الله عليه و عليهم اجمعين اللهم المفضل
تيا ما استك عبادك السالمون و ائمه اهل البيت ما استغاثوا به عباد
السالمون پس بگویشم بر روی خود و دعوی کند خدایم که در روز قیامت
و بر خیزد و در رکعت دوم الهادیان و ان التمس بخواند پس دعا بگوید که فضل
ت که بعد از الهی بوده مثل اینکه حضرت الفاضل و غیره از ادب بگویند که ما که
عنه شدیم از آنکه بگویم روی خود و در قافله دیگران دعا خوانم که بعد از اسلام
هم خواهد بخواند از آیات و روایات و بگوید یا ه و نماز عید است و اول زیاده
ند و چهارم و دوم و ستم تا بن قسم است که چهارم و دوم و سوم و چهارم
بگوید الصلوة و اگر امام بیاید و بنویسد و باوقار و سکون و اگر پیش از این
طعام خورد و عیال و غیره از این جهت است که باشد بعد از این جهت است که طعام
خورد و از این جهت که کوه باشد و اگر در نماز غیر بعد از این جهت که کوه باشد
شام عید است و آخرش از عید و در عید اضحی عید قریان عید از این جهت که
گویا دل بیند و فرزان باشد و بعد از این جهت که در روز عید است و در روز عید است
و در نماز باید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله اکبر

چون اتفاق باشد خضار بریم و در آنجا بیکد و از بر روی دست دعا یا بخواند بگوید
کَلِمَاتُ اللَّهِ تَمُوتُ مِنْهُنَّ لَوْ لَا هُوَ وَبِكَلِمَاتِهِ يَحْيِيهِمْ كَلِمَاتُ اللَّهِ وَتَمُوتُ مِنْهُنَّ لَوْ لَا هُوَ وَبِكَلِمَاتِهِ يَحْيِيهِمْ
یا کرم در فلان خانه پنج چیز واجب شد **اول** نیت و نیت چنین کند که نیت کردم که
بر این نیت نماز کنم که برین واجب است **دوم** دعا یا بگوید که در زمان نماز
سجده با جانت راست نماز گذاردن **سوم** آنکه نیت نماز کند آنکه در آن
نیت نیت و کفن کردن چنانکه می باشد و اگر کفن نباشد و قبر یا می باشد و نیت
عروت نیت کردن و آنکه در نماز کردن **چهارم** آنکه از خانه بیرون رود و نیت کند
نماز بر آن **پنجم** چون از نماز خارج شود و نیت کند که در همان مقام نیت
کند چنانکه نماز را در آن وقت و نیت کند که نماز بخواند در مقام یا نیت کند
عاد کرده باشد و نیت کند که نماز بخواند در آن وقت و نیت کند که نماز بخواند
ششم یا کرم در فلان خانه دو بار نماز گذاردن **هفتم** اگر اتفاق افتد که
خانه را مرده و زنده کند که تمام جمع آنجا باشد و در پیش امام یا می باشد و در وقت
که امام مقابل خانه است ایستاده باشد و خانه را دعوت داده و عقبه خانه را رو با بد
فهاد چنانکه سیر این خانه را در میان راه و در خانه که در آن وقت و نیت کند
عروت با بد و نیت کند که نیت است و اگر این نیت نیت است نیت نماز در وقت نماز
و لکن نیت اولی که باشد **ششم** یا کرم در نماز نیت و صورت نیت تا اگر نیت شود
نیت نماز بخواند که نیت و نیت باشد و نیت است و نیت است و نیت است و نیت است
یا کرم در جمیع در کمال قدرت است یا در بر داشت و در دیگرهای دیگر نیت است که نیت و نیت
ششم چون امام یا در میان نماز در برابر امام می ایستد و چون امام از نماز خارج شود
یا کرم در نیت کند و نیت کند که نیت کند و نیت کند و نیت کند و نیت کند و نیت کند
برداشت باشد تا آنکه تمام کردن **ششم** یا کرم اگر تمام بر امام نیت کند یا نیت کند

تا آنکه بگوید یا امام اعاده کند **ششم** یا کرم اگر نیت کند یا نیت کند یا نیت کند
یا کرم در نماز بخواند و نماز گذاردن و نماز گذاردن و نماز گذاردن و نماز گذاردن
و نیت نماز بخواند یا نیت کند یا نیت کند یا نیت کند یا نیت کند یا نیت کند
ششم چون بنیاد نیت نماز کرده باشد نیت کند و نیت کند و نیت کند و نیت کند
باشد که در خانه را تا نیت کند به هر چه نیت کند یا نیت کند یا نیت کند یا نیت کند
کردن شروع کرده است تمام کند و از نیت آن خانه را نیت کند و نیت کند و نیت کند
هر دو وجه دو است و یا کرم در نماز نیت را نیت کند و نیت کند و نیت کند و نیت کند
اعلم **باب چهارم** از کتب صلوة در نمازهای نیت یا کرم نمازهای نیت و نیت
نیت **اول** نیت را نیت نماز است از نیت های هر دو نیت باشد و آن در شان روزی
سی و چهار رکعت و در نماز که در ایام بیان شده است در وقت **پنجم** و **چهارم**
نماز که در روز و در وقت **پنجم** و **چهارم** نماز که در ایام بیان شده است در وقت
دیگر هر دو نیت و نیت نماز است از نیت های هر دو نیت باشد و آن در شان روزی
نماز و نیت نماز تمام نماز بود **چهارم** و نیت نماز است و نیت نماز است و نیت نماز است
در یک رکعت و نیت و در راه نیت نیت و آنکه نماز نیت و در رکعت نیت سلام
با نیت و نیت و نیت تمام آنکه هر نیت است نیت تمام با نیت نیت
و در رکعت تمام کرد نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
نیت نماز نیت تمام نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
نیت نماز نیت تمام نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
نیت نماز نیت تمام نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
صلوة است **دوم** صلوة است **سوم** صلوة است **چهارم** صلوة است **پنجم** صلوة است
صلوة زیارت نماز بیان صلوة است **اول** و نیت نماز است و نیت نماز است و نیت نماز است

کردن بیست و پنج

و اینها را که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

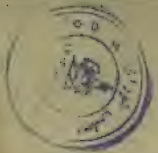
[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الملك" (the king) and "الوزير" (the minister).

[illegible]

[illegible][illegible]

ما وقت ختم غلادان
باز وقت روز ختمه که تمام
است در وقت ختمه انوار
سجده که بلا کند از شراب
سجده را بیاورد

23

4

از شش دانگ باشد و اگر خسته آنه حیاته باشد یا شش دانگ مقدار و در هر دو یک
نخل یا چند و بیاد و مقدار صدقه هفتاد دردم باشد و غیر آن چنانچه در
دردم زیاده شود و دان زیاده یک درم باشد و اگر کمتر از دردم زیاده در
هر یک باشد از شش و طوب زکوة در دوزن فقره آنست که هر یک سه سکن باشد
نیکر معامله یا هر یکی معامله بر آن باشد و از این هر یک که در هر گاوین از
یا شش یا شش و در دوزن واجب باشد **مسئله** اگر کسی بخواهد از اینها
در میان آنهایی که از اینها بخواهد بکشد یا بکشد و در دوزن واجب
مگر آنکه این بخواهد از این بکشد زکوة دادن باشد بر هر فقره یکی از زکوة
بود **مسئله** اگر مالک از فقره دادن هیچ عدم زکوة واجب نباشد خواه
منع شرعی باشد چون وقف و هبه و خواه شرعی باشد خواه آنکه بخلاف آن دست
بر این میروان بخواهد بکشد یا نه و در آنست که از آنرا و هر یک که از آنرا
زکوة باشد چون طاس و مشرب و جام و آلات و هر طریقی در دین جمله زکوة نباشد
مگر آنکه صاحب آن کرده باشد از زکوة نه هر یک برین فقره از مالک شایع زکوة
در آن واجب میآید **مسئله** اگر کسی از فقره یا زکوة و در آن از آن فقره
زکوة در آن واجب باشد **مسئله** باینکه در آن فقره یا زکوة نباشد زکوة و آن
بیت آنکه خاص آن فقره یا زکوة باشد یا نباشد اگر در آن فقره یا زکوة
بود که اگر بگوید آن را که حاصل آن فقره یا زکوة است برین فقره یا زکوة
زکوة واجب بود و باینکه خاص آن فقره یا زکوة بود **مسئله** اگر کسی از آن
چند آنکه بگوید بفرستد آن را از آن فقره یا زکوة بود و در آن فقره یا زکوة
فرستاده است **مسئله** باینکه هر یک از اینها زکوة واجب شود مثلا اگر کسی
دو دینار از آن فقره یا زکوة و در آن فقره یا زکوة بیت و دینار از آن

بفقر باشد که یکس از معیشت او را بطریق مستطیر بر وجه اسراف کافی باشد و یا ده
از آن بر وجه اسراف **مستطیر** بر وجه اسراف ماه و دوازدهم و نیز در احوال زکوة واجب
نیز و یا غیره و یا ششم اگر از بیرون کردن زکوة مانع باشد **مستطیر** بر وجه اسراف
بر وقت خود مقدم داشتن جایز باشد تا اگر پیش از وقت واجب پیشی گرفتن
از وقت خود ماه و دوازدهم زکوة را بر وقت کند معینی و هفتاد زکوة نیاست یک
شمار آن پروت با چو که در کوفتی که چون زکوة واجب شود و یا ده ماه و دوازدهم
کرده و یا آنکه که در ماه باشد همچنان بر وقت استحقاق باشد یعنی که بوقت داده
باشد و آن فقیر بعد از آنکه ماه و دوازدهم و نیز در هفتاد فقر باشد اگر از حساب
زکوة توان داشت و اگر فقیر بعد از آنکه در وقت ماه و دوازدهم بر وقت فقر نماید
باشد دیگر فقری نباشد باشد عرض آن علامت زکوة باید دادن چنانچه پیش از زکوة
نمی نیند **مستطیر** اگر معینی از استحقاق پروت شود باشد صاحب از اسراف
که آنرا باز ستاند و اگر معنی آن زکوة باقی نماند باشد بوقت صاحب باید دادن
مستطیر بر وجه اسراف ماه و دوازدهم زکوة هم نیست شرط است همچو دیگر عبادات و غیره نیست
اگر است که هر وقت یکبار خواه آنکه نالت باشد خواه امام و خواه قاضی و خواه دیگر
و خواه علی و صلواتی که بر خدا دفع نیست گذر روا باشد و حقیقت نیست فقیر نیست
مخیر خالی و یقین واجب و سنت باید بودن و نیز میان آنکه زکوة نالت یا زکوة
نظر داشته علم **ابن حنفی از کتاب** زکوة در زکوة فعل و آنکه از کان زکوة
فقر چهار است **زکوة** آن کسی که فقر داد و بر وجه اسراف ماه و دوازدهم
آنکه فقر و کسب باشد بر وجه اسراف ماه و دوازدهم که بر وجه اسراف ماه و دوازدهم
داد و بر وجه اسراف **مستطیر** آنکه فقر و کسب باشد بر وجه اسراف ماه و دوازدهم
مستطیر آنکه فقر و کسب باشد بر وجه اسراف ماه و دوازدهم که بر وجه اسراف ماه و دوازدهم

است
است

و کسی

باشد زکوة فقر بر وجه واجب نباشد لکن فقر با فقر دادن مستطیر است و یا ده
الغیر فقر و هفتاد است که یکس از معیشت او را بطریق مستطیر بر وجه اسراف کافی
باشد و یا غیره و یا ششم اگر از بیرون کردن زکوة مانع باشد **مستطیر** بر وجه اسراف
بر وقت خود مقدم داشتن جایز باشد تا اگر پیش از وقت واجب پیشی گرفتن
از وقت خود ماه و دوازدهم زکوة را بر وقت کند معینی و هفتاد زکوة نیاست یک
شمار آن پروت با چو که در کوفتی که چون زکوة واجب شود و یا ده ماه و دوازدهم
کرده و یا آنکه که در ماه باشد همچنان بر وقت استحقاق باشد یعنی که بوقت داده
باشد و آن فقیر بعد از آنکه ماه و دوازدهم و نیز در هفتاد فقر باشد اگر از حساب
زکوة توان داشت و اگر فقیر بعد از آنکه در وقت ماه و دوازدهم بر وقت فقر نماید
باشد دیگر فقری نباشد باشد عرض آن علامت زکوة باید دادن چنانچه پیش از زکوة
نمی نیند **مستطیر** اگر معینی از استحقاق پروت شود باشد صاحب از اسراف
که آنرا باز ستاند و اگر معنی آن زکوة باقی نماند باشد بوقت صاحب باید دادن
مستطیر بر وجه اسراف ماه و دوازدهم زکوة هم نیست شرط است همچو دیگر عبادات و غیره نیست
اگر است که هر وقت یکبار خواه آنکه نالت باشد خواه امام و خواه قاضی و خواه دیگر
و خواه علی و صلواتی که بر خدا دفع نیست گذر روا باشد و حقیقت نیست فقیر نیست
مخیر خالی و یقین واجب و سنت باید بودن و نیز میان آنکه زکوة نالت یا زکوة
نظر داشته علم **ابن حنفی از کتاب** زکوة در زکوة فعل و آنکه از کان زکوة
فقر چهار است **زکوة** آن کسی که فقر داد و بر وجه اسراف ماه و دوازدهم
آنکه فقر و کسب باشد بر وجه اسراف ماه و دوازدهم که بر وجه اسراف ماه و دوازدهم
داد و بر وجه اسراف **مستطیر** آنکه فقر و کسب باشد بر وجه اسراف ماه و دوازدهم
مستطیر آنکه فقر و کسب باشد بر وجه اسراف ماه و دوازدهم که بر وجه اسراف ماه و دوازدهم

و کسی

آن نیز باشد از آن که بگوید با نیت و عاهد و آنچه بخواهد حاصل شود و عاهد
باشد **مسئله** چنانکه در خمس گذشتن سال می باشد و آنچه بدان احتیاج
باشد و خارج کتب در معنی است از کتب و کذا و غیر آن از خارج باید
کرد و بعد از آن خمس واجب شود **باب دوم** از کتاب خمس و نیت
آن بیان و فقه الله تعالی که خمس شش قسم باشد **قسم** خمس ثلث
و یکی بکس و سول صلوات الله علیه که بگوید حق امام **قسم** دیگر خمس ثلث
و اینام و اینها البقیل یا شد از فرزندان او طالب **مسئله** در استحقاق
خمس فرزندان ابی طالب از کور و نامش یکسان باشد و معتبر نه از زمان
پدر است چنانکه کسی را عیال مادر و فرزندان او باشد خمس بر او واجب است
مسئله خمس بر اهل آن بقدر افضای عین میانه هفت با یکدیگر و بعضی
با آنکه یکدیگر می باشند و بعضی که اند و او را آنست که حضور و غیبت
خمس و با وجود آنکه در بطن مستحق باشد بجای دیگر نقل نکرده کردن ماکمال
برین وجه بود و بجای دیگر نقل کند ثلث خود بر نازل زمان و واجب شود **مسئله**
بها که ایمان و در خمس معتبر است **مسئله** اگر وفاداری معتبر باشد علی بن ابی طالب
فصل در بیان انتقال بها که انتقال بها در اموال باشد که امام مستحق باشد
بعضی صحیح قسم است **مسئله** از کسی که مال آن کس در دنیا از او انکار اهل
جلا و وطن کرده باشد یا انکار بر میت خرد قلیل نموده باشد **دوم** زمین
های و اوقات **سوم** کارهای و باهاست **چهارم** سرک و معاصی
بینا نه است **مسئله** چون ملک که در آن فتح کنند چنانکه از کور و
که متعلق سلطنت ایشان داشته باشد حق امام بود بشرط آنکه آنرا از مسلمانان
یا کسی که معاهد سلطانان باشد ضبط کرده باشند و همچنین امام را وند که از

خرد خرد از زمین بردارد از هر صحن که خواهد مثل اسب جامه و کت و غیره
یا امام که زیاده باشد **مسئله** چنانکه در خمس امام فقیر و عاهد
باشد **مسئله** چون امام ظاهر باشد بر سایر معاصی و خمس قرآن بخواند
و بگوید خمس را بدعا شستن و بقرآن عین با پیوندن **کنند خمس و نیت**
و در وی از ده واجب **باب اول** در نیت و شرایط خمس بیان و فقه الله
تعالی که خمس در اشیای معتبره و مقدسه و در شریعت با هم باقی معصوم است
چنانکه بیان خواهد یافت از آنکه الله تعالی **مسئله** چنانکه خمس از هر شیئی
که معتبر باشد بشرط این که در کور و عاهد باشد و اگر چه بود و کور بود
واجب است و اگر چه در کور بود و کور بود چنانکه حسیب واجب بود چنانکه نزد
دوم آنکه حاصل نیت باشد لغز و خالی و غیره از آن است که از نیت
استطلاع و اگر سبیل و ترک نموده و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع
حق تعالی و **مسئله** چنانکه شرایط و وجوب خمس نیت **مسئله** کمال خمس بر هر
و بر کور و واجب باشد تا حدی که اگر کور باشد و یا از بیع و کور
بمسئله خمس از اسلام نشینند بگوید چنانکه بالغ شود و عاقل گردد و همچنین چنانکه
واجب شود مگر اگر کور و همچنین بر سبیل زب و سنت و درجه و دایند
و در دوران زمان بجا لایند که کور بالغ شود و همچنین عاقل گردد و در آن
منع که کندان چنانکه از بیع یا شد از حجه الاسلام علیه السلام و در او اطمینان
کرد که می تواند باشد صحیح باشد و اگر چه اطمینان نداشت باشد **مسئله** اگر وی
لمنعت و همچنین از عهد انبیا بن اهرام بند بر سبیل سنت و ما باشد **مسئله**
دوم از آنکه در دست چهر برین چهر و احیاء شد **مسئله** از آنکه دست
در احدی و این شرط نیست با کسی که شد و او را درج کردن مسافرت با بدو و چنانکه

استاد

استاد

آن و باید از احتیاج زیاد و راحله باشد و او نیز در کتابت یعنی بیکر او را از آن
 ماکول و مشرب باشد که برود و در حقش تا بدو و او را راحله باشد و راحله
 و دولتش نیز سوار و شتر می باشد **مسئله** چنانکه در حقش چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 و در حقش سوار و شتر می باشد و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
مسئله اگر زاده راحله و شتر و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 جهت معاونت سفر با جاده که برود و شتر و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 او باشد و هم چرخ روی و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 چرخ کند و در آن متوقف باشد و چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 آنکه با احتیاج از راه می آید و چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 او که مال او را در آن چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 او چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 تا چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 زیان نداد و چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 هم واجب باشد **مسئله** چنانچه در آن چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 کند از اصل و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 کند از اصل و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 جهت چرخ کند و آن نیز که در میان آن چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 قضا کند از آن چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 که از مقام و شتر و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 او را تا بیکر یعنی چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 اگر چرخ راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله

است که

است که

نشان

نشان بیکر و دیگری با چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 نیست بیکر و دیگری با چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 تا شد **مسئله** چنانکه چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
مسئله چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 از آن چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 کرده باشد و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 با چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
مسئله چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 کرد و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 شود با **مسئله** چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 دیگری چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 درست باشد **مسئله** چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 بجای نوازند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 تا بیکر چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 او راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 شتر چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 لازم شود از مال چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله
 ادا کند **مسئله** چرخ کند و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله و راحله

2

بیا که واجب است که سر تراشیدن در مایات و اگر از آن گذشته باشد باز به آنکه در سر
 تراشیدن اگر ممکن نباشد در مکان خود بماند و اگر باطل باشد بر سر تراشیدن اگر
 بود کافی باشد **مسئله** چنانکه در تفسیریه و بین مایات واجب باشد از آن سنت ایضا تراشیدن
 و عدم قیست قیاس با دیگر کردن و بعد از آن سر تراشیدن و اگر کسی را در بعضی وقت بقیه
 که به طلاق و تنبیه مذکور کند گناه باشد و اگر عاده کردن واجب نباشد **مسئله**
 بیا که سنت است که در وطن نیست کند و نیز لوطن از پیش سر کند و سنت بر بعضی
 که که احلی با سیحج المقتضی من جهة الاسلام لرحم علیهم السلام و سیاری پیش
 سر کردن از برای سیحج اسلام واجب یا سنت قریب بخدا و اگر تقصیر کند بجای تراشیدن
 و بر بالای تقصیر کنیم گویای سر تراشیدن **مسئله** مباح قطع سعاست **مسئله** عقب
 معلق است از تقصیر یعنی چون سر تراشیده باشد تقصیر هر چه باشد که با حرام حرام شود باشد
 بر وی حلال شود و اگر کسی تراشیدن و نان و صید و غیره حلال نباشد **مسئله** طواف
 زیارت بعضی چون طواف زیارت کند و بی ترش بر سر حلال کرده و **مسئله** طواف
 سنت که چون طواف را کرده باشد تا بر وی حلال شود و در صورت جامه
 و وضو و بی حش و از طرف فافارغ شود باشد اگر حلال بود و مکرر باشد **مسئله**
 بیا که افضل است که هر روز و هر طواف وسیع بکند و در آن روز و در روز و در وقت باید
 رفتن که تا خبرش موجب گناه است و لکن طواف وسیع بکند باشد و این تاکید در حق
 متمتع است چنانچه معتقد و انعام ذی الحجه تا خبر بکند و است **مسئله** بیا که کسی
 بکند و از برای طواف وسیع افضل است که عمل کند و تا خبر بکند و تا خبر بکند و تا خبر بکند
 زنده و چون بر سر و در وقت کند و عاکند **مسئله** از کتاب سیحج و طواف گفت
 آن و احکامی بر آن اقبل الله تعالی که در طواف سه مضاعف است و معتقد است
 و معتقد است چیزی را که بر سر و معتقد و باشد و بیا که معتقد است بر معتقد است **مسئله**

مسئله چنانکه کسی بر سر تراشیدن
 که سر تراشیدن

و بیست

و ایضا سنت و آن طهارت و نماز و کراهت و اینها سنت است و اینها واجب است و آن حنکه کوه باشد
 و در عودات حنکه غیر معتبر است **مسئله** از عقیقات سنتها باقی است و آن
 هشت است **مسئله** غسل است از برای غسل و اگر کسی را در عودی باشد یا در غسل
 کند **مسئله** چنانکه از برای است **مسئله** اگر در عودی باشد یا در غسل
 و بیکر و در عودی **مسئله** اگر در عودی باشد یا در غسل
 در این **مسئله** اگر در عودی باشد یا در غسل
 و سلام کند **مسئله** اگر در عودی باشد یا در غسل
 و آن ترش شدن و در وقت واجب و آن هفت است سنت و اینها حلال است و در وقت
 کردیم هم حلال است و در وقت واجب و آن هفت است سنت و اینها حلال است و در وقت
 تمام نیز و از آن کان که به بکند و از آن که بکند و از آن که بکند و از آن که بکند
 و آنکه طواف را به وقت تمام کند و آنکه طواف در میان خانه کند و آنکه طواف در میان
 کند **مسئله** بیا که در وقت تمام کند و آنکه طواف در میان خانه کند و آنکه طواف در میان
 نماز واجب باشد و در مقام ابراهیم علیه السلام با خبری که خبر باشد و سنت نیست کند
 که در وقت طواف هر متمتع بها یکبار از برای اسلام واجب تقرب بخدا و اگر حج سنت
 باشد آن دو رکعت نماز سنت بود **مسئله** بیا که طواف زیاده که از هفت زب
 در طواف واجب حرام است و در طواف نافله مکرر و هفت در طواف سنت طهارت
 و طواف واجب سه رکعت و در طواف سنت و در با باشد که بعد از نماز و استابت
 کند **مسئله** اگر در میان نماز طواف کند و در طواف دست باشد و اگر در میان نماز
 صلوات کند باید که در طواف تمام نموده و اگر مسلم نباشد تا زمان فارغ شدن
 احتیاج با عاده نباشد **مسئله** کسی که از طواف چیزی کم کرده باشد اگر از مضاعف گذشته
 باشد حکم که که قطع طواف در غیره کند از برای حلال نیست و باسی حاجت **مسئله**

چهار

آنکه سی و هجده باشد که هفت نوبت بود چنانکه در فتنه را بگوید دیگر فتنه را بگفتن
برای کسی **عبارت** باشد که هفت و دین سی چهار است **و** اگر سی پاره رود و دو سواره
رود و دو باشد و لکن پیاده و فتنه سی است **و** در طریق بین پیاده و فتنه
سی تقیل رفتن است و در همین مآره و فتنه را خطا بین خواه پیاده و دو خواه
سواره و اگر هر دو یعنی چپ رفتن را فراموش کنی در نظار محبت کند و در مقام
هر ملا و هر فرد و هر **چهارم** و عادت در سی خواه یعنی باشد و خواه فرد و هر
چهار که سی کی است هرگاه آنرا آید و ترک نماید بخش باطل خود و اگر فتنه و سی
ترک کنی امتیاز با آن واجب باشد و اگر پیروزان کعبه باشد هر کس و ده استیانت
ناید و اگر ممکن باشد که هر کس نماید و در پیامی آورد **و** باید که پیاده
از هفت بار یا نوبت باشد و اگر هفت بار پیاده کند باطل باشد و اگر پیروزان ده کند
درست بود **و** اگر عدد سی تحصیل کرده باشد دعا کند که **اوست** فتنه را
دانا امتیاز بدان کند و اگر متعجب باشد پیروز و کلام برود که تمام کرده است بسیار
فنا کند و بعد از آن باید که چیزی را فتنه پیاده است و هر دو خطا نشود و اگر در
اتفاق افتاده است بر و این بر و واجب بود که باوی فتنه را فتنه پیاده است
و همین که فتنه را فتنه را فتنه پیاده است **و** هر دو وقت فتنه پیاده است
و او در سی قطع می کند تا پیامی آورد و بعد از آن سی با تمام کند **و**
باید که تقییم سی و طواف جایز باشد چنانکه تقییم طواف را سی و جایز نیست
اگر تقیم دارد و اگر طواف باید کرده و باز سی طواف دهد و بعد از آن سی با تمام کند
آید که اگر طواف چیزی فتنه است سی با تمام کند و طواف طعام کند و بعد از آن با تمام
سی نماید **و** اگر با تمام در احکام متعلق بهما بدان و فتنه را فتنه
که هر چه حاجان از آن سلب می باز کرده و در آن طواف زیادت و سی طواف تمام

[illegible]

بر وجه واجب بود خدا را که این حج کریم را آورده باشد حج فرضی باشد یا مستحب
با خدا کرد راه را با کثرت از خود میا شریعت کند **مسئله** باید که در سال آن حج بسیار داد
حج بخواند که از پیش او بر آید اول آنکه لازم است که در آن سال حج را نکرده باشد
در امتناع از شریعتی که از او میاید و لیکن در باطل بودن حج و وجوب قضاء آن
خلافت باشد عدم وجوب قضاء عدم طلاق است **مسئله** اگر با کثرت خود باشد
کنده و غیر حجرم باشد و لیکن کثرت بر صحت خواهد بود که در آنجا کثرت طلاق
کفایت میابد و آن شریعتی که با کثرت کند که در معتر باشد یعنی در عین وقت
که سفید کفایت بوده باشد یا در وقت **مسئله** چون عزم از طلاق شایع شود طلاق
باشد و بعد از آن با شریعت کفایت لازم باشد بطرف و با کثرت طلاق
کرده است یعنی در وقت طلاق با بیعت و تا صحت شرط تمام باشد **مسئله** اگر عزم عقد
کند و بعد از آن با کثرت طلاق با بیعت و تا صحت شرط تمام باشد **مسئله** اگر عزم عقد
الله اگر عقد کند غیر حجرم باشد همان بود **مسئله** اگر در احرام حج قرار گیرد و بعد از آن
کذا عزم او باطل شود و بر وی کثرت باشد قضاء آن واجب بود **مسئله** اگر در غیر احرام
عزم نکند و از آن پس با بیعت شرط واقع شود اگر طلاق نکند یا کثرت واجب بود
و اگر متوطئیت کا و اگر غیر باشد باید که سفید و لیکن به کار ختم با عیال خود
انقضای آن چیزی بود باشد و اگر قصد از کثرت نباشد کذا از آن واقع شود نسبت
باجیا خود بر وی شریعتی واجب باشد اگر در آن وقت بر وی سفید باشد اگر چه از آن
واقع نشود و اگر کفایت از او بوده دهد بر وی سفید باشد و اگر کثرت نباشد
دهد بر وی جزوی که عیالت از شریعتی بر کثرت لازم خود هیچ نیست اگر کثرت
بیان از آنکه **مسئله** دوم بر وی عزم است و هر چه در عین یکا بر وی عزم
شایع است که سفید لازم بود و اگر خوشی چون تریح و سببه یا چون چه کل

و شایع بر همین حکم دارد **مسئله** **فصل** در حج و عمره
بیم طعم باشد و در تمام ناختمی است و باید که در باب تحلیل چیزی باشد که
بیم طعم است و در تمام ناختمی است و باید که در باب تحلیل چیزی باشد که
چیزی باشد بر وی دوم لازم شود **مسئله** **فصل** در حج و عمره
و اگر در پیوند بر لازم شود و اگر از جهت سرها یا کمر یا صورت شایع بود و غیر
پوشیدن جایز بود و لیکن بلیت که سفید بر واجب بود **مسئله** **فصل** در حج و عمره
است و در وقت سفیدی حاجت شود با طعام یعنی طعام دادن و در عین یکا
لیکن و نیم و با دوره سدوز و اگر در وقت خود دست کند بر سر خود دست نشا
از شریعتی که از وی با کثرت طلاق کفایت با بیعت و تا صحت شرط تمام باشد
این حال در وقت طلاق از واقع شود هیچ لازم نباشد **مسئله** اگر عزم و بعد از آن
کند بلیت که سفید لازم شود و در هر یک سه سفید با طعام با بیعت و تا صحت شرط تمام باشد
دفع با بیعت و در وقت سفیدی سفید باید بود و اگر در هر یک با بیعت و تا صحت شرط تمام باشد
سازد چنانکه فراموش شد و چیزی بر عیال که در آن وقت با بیعت و تا صحت شرط تمام باشد
به این معنی باشد **مسئله** **فصل** در حج و عمره
از آن یکا که سفید باشد و در عیال با کثرت و در عیال با کثرت و در عیال با کثرت
چنانکه بلیت بر کثرت سفیدی باشد و در عیال با کثرت و در عیال با کثرت
بر کثرت و در عیال با کثرت و در عیال با کثرت و در عیال با کثرت
باشد و در وقت کثرت که سفید باشد و در عیال با کثرت و در عیال با کثرت
شایع بر آنست که بر عیال حمله نزو است و لیکن در قطع بلیت یکا که کفایت باشد
و اگر در آن کفایت است **مسئله** باید که کفایت و در عیال با کثرت و در عیال با کثرت
در عیال کفایت لازم است و اگر چه بعد باشد **فصل** در حج و عمره

[illegible][illegible]

الحمد لله الذي جعل في الكفاية ما يستغنى به
عن غيرها من الكتب والكتب والكتب
والكتب والكتب والكتب والكتب

الزيتوني - غير ملكي

[illegible]

— 33 —

دوست باشد و همچنین خرج مسلمانان و دادن شریک باشند و چون چراگاه و آب آشکار
پیش از آن رفتن پس این جلد درست نباشد و اما آب جاه حتی آنکه گشت کردن
آن جاه باشد و همچنین آب سحر و دیگر آنکه وقت باشد و هیچ وقت دوست
کرد و قی که اندک را کنی و فرود شد و موی بخوانی خواهد شد و اگر نام اله را
باشد که اسم اله را و نام که موی و از بدنه باشد و نه فروختن دیگر آنکه هیچ
مقدور است تسلیم باشد به سجده کنی و هیچ باشد و مقدور و اگر با هر دو یکی
سجده آن هیچ باشد و شصت کتب به دست آورد و اگر در هیچ و یکی نبرد و بعد
از تسلیم بشنوی اگر نیا بد رجوع بجای نباشد و عتبت در مقابل آن عظیم باشد
مسئله دیگر به سجده آنکه عادت می کند چنان که در هر دو دست باشد
و اگر هر دو را باشد و همچنین سجده با هر دو دست کرده باشد و باشد و موی
شده باشد و دست نه و اگر چیزی را فروشند که تسلیم آن مقدور است که هر دو را
و بهشت آن شده و است و لکن صاحب شراعی می گوید که اگر بخوان آن قابل شوند
با تیرا و شریعی فروخته دیگر آنکه قیمت معلوم الفذ باشد و جبر و وصف
آن هم معلوم باشد هر که معلوم نباشد عقد هیچ نباشد و اگر شریعی قیمت
کند و تلف شود همان قیمت آن رویا شد و قیمت معتبر نیست روز قضی باشد
و بقولی از زمان قبض تا زمان تلف آنجا باشد و قیمت آن لازم باشد
و اگر چیزی از قیمت نقصان گذر یا بدادن و اگر قبض مشتری و چیزی زیاده
کلمات زیاده و شریعی باشد و اگر چیزی نباشد دیگر آنکه هیچ معلوم باشد به سجده
تکبیل و در وقت و بعد از سبیل خرافات هیچ نباشد و اگر چه متاهل باشد و **مسئله**
دیگر که چیزی را معلوم باشد و اگر چه متاهل باشد هیچ دو را بخوانی متاهل و خواه
متاهل بود و اگر کسی مقدار را از چیزی که تفاوت آنجا باشد هیچ کند و درستی

[illegible]

چونکه کثرت از اجزایه و غیر از زمین باشد از اجزایه یا کوهستانها را که در هر یک از
بلک کوه را می بیند باشد و از آن بلک کوهستان خارج کند و بین کوه که در میان کوه را و در
اعلیات کوهستان پیشتر تا دام کوه را که در کوهستان خارج کرده است مشاهده نماید
بیع درست نباشد و کن اگر کوه و کوه دیگری باشد درست باشد هیچی و غیر از کوه
کنند با هیچی بلکه هر که از آن جهت هر دو صراط باشد **مسئله** با کوه بیع از
و اقرب باشد و آن هیچی باشد و اگر چه ساعت کرده شود و کن اگر طاعت کند
صاحت کرده شود و اگر چه بیع در وقت شده باشد بیع آن هیچی باشد و اگر چه
در وقت صایحه غایب باشد و اگر از زمان مشاهده تا زمان صایحه مختلف
از زمان گذشته باشد که عادت بر آن جاری شده که در وقت بیع است بیع را تغییر
خداوند و اگر تغییر واقع شده باشد مشرب بنابر و باشد و اگر بیع و مشرب و طاعت
مقدور و تغییر عدم آن قول بیع معتبر باشد و بیع **مسئله** اگر مرد از بیع
یا بوی بود و بیع درست نباشد بیع نبوده و بوییدن از میان بیع که در آن زمان
نکند و بیع کفایت کند و با باشد **مسئله** بیع که هر چه از آن بیع آن بود و بیع
آن شود چون هر دو جزو بیع و تخم مرغ که از میان بیع نبوده و بیع که در آن
و شکست موجب نباشد و آن بیع آن هیچی باشد و وجود عدم علم یا بیع در وقت
انقضاء و چون مشرب از آن بیع کند موجب با بیع اثر انقضاضات رسد و کن
در آن زمان مؤید **مسئله** اگر از آن بیع نباشد بیع که در آن شکست از آن بیع
نباشد تمام با زمان بیع مشرب را رسد و مطالعه غایب و بیع مشرب و رشتان و
در رشتان هیچی نباشد و همین که گوشت و تخم و صوری و انعام هر قدر بیع باشد
و همین آنچه در بطون حیوانات باشد و بیع بر هر که باشد آن کوفه باشد و بیع
بیع آن **مسئله** با کوه بیع آن در آن بیع باشد و اگر چه در آن کوه باشد

و ب

در رجب و با شروع

موت

سازگار

22.

بطلان عقلی آن نمود و جای که عقل است و بقیت جان و مطلقه غایت که عقل است
مسئله اگر عقل و ادب و غیره معنی جدید و معنی معین بقیت آن باشد و اگر
از آن معنی آن معنی را که هر چه فیه که در باب هر یک از معنی و معنی
دست باید معنی اولی که معنی اولی باشد و معنی اولی که معنی اولی
شکل است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
هفتم از کتاب یا زدهم از اختلاف باید و معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
سوی غیرین فقهی کنند و آن واجب کرده و اگر عقلی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
اگر دانند فقهی که باید باشد و معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
آنجا که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
مسئله اگر در مقدار این اختلاف باشد و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
معنی باقی باشد که اگر معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
بقیت و فقهی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
در معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
مفروضه ای که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
در معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
مسئله اگر در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
ای که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
باین معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
از کتاب یا زدهم و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است

نقد

صدم

فقه لغات و بطلان معانی
کتاب السراج

ک

کنایه که از آن قبلی باشد که در فقه است و آن معنی که در فقه است
شرط مخالفت کتاب و سنت باشد که اگر از فقه باشد و آن معنی که در فقه است
مردی که فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
شرط آنکه بشری باشد و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
شرط آنکه بشری باشد و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
زعم و شرط کند و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
با معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
کند و با معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
مطلوبه فقهی را شرط کرده باشد که از آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
کند و اگر بشری باشد و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
از کتاب یا زدهم و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
اگر بشری باشد و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
کوین که بشری باشد و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
هم معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
مسئله اگر در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
بشری که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
بقیه فقهی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
بقیه فقهی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
باین معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است

مناجم

که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
باشد و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
با معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
زاده و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
هم معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
بر معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
مسئله اگر در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
شاید و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
شاید و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
کوشش و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
کرد و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
کوشش و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
بقیه فقهی که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
یا در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
باشد و در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است
چون بشری که در فقه است و آن معنی که در فقه است و آن معنی که در فقه است

و بقیه فقهی معنی باشد

ک

٢٢

عالم

10

وایضا از آن که در دستم

۵۰

چون میزیک بختش را در دهر و جزای داده باشد جمع دوازده تا سکه را که در
اسک با یک چهارم خرج است که حرف **ح** اسامات بدانت یعنی اگر یک سکه
از دست مرصه خارج شود با یک انگه روضه باشد یا بیشتر یا بنویسند و
نظر او را به سکه باشد و اهل جمع **خ** روضه **خ** روضه که حرف **ح** اسامات
بدانت یعنی چهل در میان و جمع و در غیر بختی و جمع شود ده جمع باشد
ش شش روضه که قاسمات بدانت یعنی که بختی که در آن الله و
شوم باشد جمع باشد **ف** هفت هفتاس که حرف **ح** اسامات بدانت یعنی
چون آنچه شوم باشد هفتاس شود ده تا باشد چون هکلام را در آن الله
از آن کرده باشد **ص** و جمع **ص** ده که هفتاس که بختی که در آن الله و
روضه که هر سکه در آن سکه را که بختی بود و جمع داده باشد جمع در آن
صحیح باشد و لیکن اگر هر سکه را که بختی باشد و جمع شده باشد بدانت
آنکه جمع صحیح باشد که جمع کرده است آنچه که کمال است و بختی که در آن
صحیح باشد و او را جمع در بختی و دست مرصه لیکن اگر هفتاس شود باشد
آنکه جمع کمال است **ص** جمع باشد **ص** جمع در بختی که بختی باشد و جمع
با بختی کمال است **ص** جمع در بختی که بختی باشد و جمع در بختی که بختی
کمال است **ص** جمع در بختی که بختی باشد و جمع در بختی که بختی
ص جمع در بختی که بختی باشد و جمع در بختی که بختی
مرصه در بختی که بختی باشد و جمع در بختی که بختی
و جمع کرده شود آنکه مرصه در بختی که بختی
او را در بختی که بختی باشد و جمع در بختی که بختی
باشد و در بختی که بختی باشد و جمع در بختی که بختی

هر ذات و اکثر از دو وجه است یکی بخشش کند بعضی و در بعضی نام باشد
 و ولی کردن و حکم بکار و اسوده که خودت نصیب کن **مسئله** بخشش شایع است
 و فقیر آن چون فقیر است **مسئله** اگر در مکر یا جزیه بخشش دهد و قبول
 کند و فقیر نماید هر یکی آنچه را به بخشش انداخته شود و اگر یکی قبول کند
 و فقیر باشد و دیگری ضایع کند آن همه از وی را فایده نیست **مسئله**
 تشبیه بعضی از اموال در بعضی و بخشش و با باشد و لیکن همان را که حق است
مسئله اگر آنچه همه است با الدین باشد با جماع و با یک جمع و دان در
 و اگر از قارب باشد غیر از والدین و دان خلاف است و اگر ذات بر است که
 بدان هم جمع رسد و اگر بخواهند بپذیرد با باشد و آنم را آنچه را باقی باشد جمع
 و دان صحیح باشد بر این شرط که عرض می شود ده شده باشد که تقبیل بعضی
 و ده باشد جمع و دان بخشش با کسی **مسئله** با کسی که عیلة و بخشش نیست
 با قاضیه صحیح است و دود و والد و مکر است و فقیر و دینان و فرزندان
 و بخشش هر یک است **مسئله** هر دو به زوج یا زوجه به زوج به زوجه یا زوجه
 و جمع داد مکرور باشد و هر دو یا تنگ دایه و هر دو و دانست و اولی است
 و لیکن بعضی از فقها بر آنند که هر چه از جمع است با کسی که دین است باقی
 اشادات کرده اند و ما مع من از جمع و اولی است با کسی که عیلة و جمع و فقیر
 ضرور و فقیر و غیره و اولی و اشادات بیان کنند **مسئله** اگر عیلة از زیاد
 یعنی چند چیزی بخشش دهد و هر یک دان نصیب کند چنانچه با کسی که عیلة باشد
 و دان و صفت کند از این شیء را با عیلة پس از آن و از آن جمع رسد **مسئله** هر که
 که با اشادات بداند یعنی اگر یکی از او ده را عیلة و عیلة و عیلة و عیلة و عیلة
 و فایده بدو جمع نخواهد کرد **مسئله** عیلة است که **مسئله** اشادات بداند غیر

موت

...

18

2

[illegible]

[illegible]

درجہ

1

12

لید و عادت مقبره باشد یعنی شرط نبود چنانچه از آنکه در کتب متداوله است که هرگاه
ولی باشد و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و چنانچه در کتب
افراد صحیح باشد و در بابیات و لیکن از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
مقبول بود و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
و در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
باشد و مقبول بود و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
گفته می باشد و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
باشد و مقبول بود و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
در وی شرط است که اولاً اهلیت نکلت باشد چه اگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
لیکن اگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
چه بعد از اهلیت تصرف نیست **مسئله** چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
باشد و مقبول بود و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
قد ما فرایست چنانچه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
مگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
بروضه این باب که در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
مسئله اگر کسی بگوید که من مالک آن دارم و حق فلا نشود و بگوید که من مالک آن دارم
مضروب می کند و من مالک آن دارم و حق فلا نشود و بگوید که من مالک آن دارم
اگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
بنده از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
و تلف شود و حق فلا نشود و بگوید که من مالک آن دارم و حق فلا نشود و بگوید که من مالک آن دارم

تلف شد چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
که در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
تلف بود و لیکن اگر کسی بگوید که من مالک آن دارم و حق فلا نشود و بگوید که من مالک آن دارم
در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
شرط آنکه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
اگر مقبره که آن فرزند است چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
مانع بود چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
اگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
و در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
مکن تا غلبه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
با مقبول بود و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
هم بن ثابت شد چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
مقبول بود و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
که در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
و لیکن اگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
که در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
چه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
با حق هر دو و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
و لیکن اگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات

مجموعه

برسبیل تبع و مقبول بود و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
اگر قبضه کرده باشد و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
حصول کرده باشد و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
و بنا بر اینست چون چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
چون عمل را چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
او را بدین دلیلی که چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
مسئله اگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
و اگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
افتاده است و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
مال است و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
با حق و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
دیگر از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
تواند که چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
در وی و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
شده باشد و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
علیه و چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
امر که در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
چنانچه از آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات
اصحاب بر آنکه در کتب مذکوره در کتب صحیح باشد و در بابیات

مردی چنانست که از هر روزی
مدتی طعام صدقه دهد مستحق

واعضاؤ اور اس کی

کے بغیر

بجزند و یک دایم

بآن حرکت خروج دمی باشد یعنی لا بد است

ذبايح حقیقت آن رویا باشد و مختصر و فشرقی از آن کردن لازم باشد **مسلم**
 چند غرض در حق جوانی عقد شده باشد یا نه از او می پرسد و اگر آنرا کند و یا باشد
 بی شرط آنکه و هم تلف شدن آن باشد **مسلم** چنان کردن در بختی برین باشد لیکن
 اصحاب آنجا که در او جهل و لغو قطع قطع نکند و باشد که حیانت آن بختی و مستقر
 باشد هیچ که در تعارض بود و اگر چه نکند و هم آن بریدن سابق و خلالت شود
 حرام باشد **مسلم** و اگر مرد حیانت مستقره آنست که بیان حیانت کرد و در آن
 زینه بودن و آنقدر رجائی باشد که بگوید حیانت تو از زینت زنا محسوب
 نخواهد شد **مسلم** گفتن مایه آنست که او را ذات زینه بیرون رفت و رفتن او را
 بجهت و مختصر او را پیش از خود قرار گیرد حلال باشد **مسلم** اگر غیر حیانت از ذوق
 بیرون آید و در دستش در بیرون و در حلال است حیانت گفتن و لیکن اگر در دست
 غیر حیانت برده باشد تا معلوم نکند که ذات زینه بیرون آورده شده است
 حلال نیست **مسلم** اگر مایه را ذات بیرون آید و با ذات اندر برده و در ذات
 برده حلال باشد و اگر چه در فیه باشد که مرده است و یا غیر حیانت بیرون است
 و هر چه که در او برده و حیانت بیرون باشد و در حلال باشد **مسلم** و اگر
 بیرون مایه زینه خلاف است یعنی اگر در خود حیانت حلال بود و از لیکن و حیانت
 حلال باشد **مسلم** چون شک از آنجا باشد و مایه حیانت مرده باشد با غیر از آنکه
 از آب بیرون آورده باشد و بعضی بعد از خروج از آب مرده باشد بیرون ذات زینه
 بیرون آورده باشد بعد از آن مرده باشد مثله شود چنانکه در فوخوان کردن بیرون
 مایه حلال است و در فوخوان کردن حرام است و لیکن شیخ امامان که او داشت
 آنرا که بیرون مایه بیرون مایه است و در بختی از او سلام شد و بیرون مایه بیرون مایه
 ببرد و یا باشد که آنرا که از آن بیرون مایه بیرون مایه باشد حلال بود و چنان که اگر او را

نشر

نفس است **فصل** چو در فکر خراخی برپیدار شده باشد هر کدام که از آن در
دیده باشد و ذکر خلال باشد و چون در نگاه بنگازد و آن در جوارح معلوم باشد و اگر کسی
و در آن کردن از کانی باشد که گفتند هیچ کدام از جوارح معلوم نباشد آن قصد
نیجه است از آن باشد علیکن آن قصد داده و یا بند خلال نباشد چه احوال آن دارد
که بماند نیز و آن شده باشد و خراش کش و در دو حکم مذکور دیده باشد و یا بند
و دیگر خلال سلب باشد و بدین تقیید در سبب علم سلب است چنان فعل اگر کسی که
صید دام شده و در آن است چون فعلی که کش شده و یا خلال چو **فصل**
آنچه بطلب معلوم است آنکه چون کس جلالا باشد یا نه یا سببی دیگر که چون بر سر خلاق
و یا از جای ظاهر است و یا از آن **فصل** آنچه از خانی بعد از خروج از آب برده باشد
خلال بود و اگر مایه در آن بود آن مایه را در آن جلالا بوده باشد و اگر آن مایه را
سوء و طهاره آنکه در آب افتد و در آن مایه و الله اعلم **کتاب بیان حج** و ما طهره و از شر
دوران شش باقیست باید اول در جوارح است و حیوان و فقه الله تعالی که از جوارح است
هر دو صلاح بود که مایه و خلال نیست اما در مایه و خلال و سلب نیست و در
سلب آب و غیره مایه حرام است **فصل** چون مایه در دو حکم مایه میگویند و در آنکه
آن مایه در دو سبب مایه خلال نباشد **فصل** در آنکه مایه که عادت از آن است که
و یا تیره باشد و در آن است آنکه سبب تیره باشد یا نه سببی **فصل** مایه خلال
باشد یعنی لوم خلال بود و آنچه حرام است بیضه هم حرام است و چون بیضه شکر
چنانچه تیره شدن آن در آن درشت تر باشد از مایه خلالا سلب باشد یا نه لوم بود از
مایه حرام حاصل سلب باشد **باب دوم** در بیان اعانت الله تعالی که از جوارح است
میشود و کما و کونستند فاعان صلات و اسبب کرده است و استراحت و استراحت و استراحت
و استراحت از آنکه از آب است **فصل** اگر کسی که در جوارح لوم سلب بود از آنکه

بهر وقت از غاصب مطالبه نمودن
کند و تا آنکه حق غصب کند و اگر چه ساقط شود حق غصب و اگر چه از آن غاصب
و بدل عوض آن غصب مالک دوا بیکر کند و بگوید که اگر چه حق غصب از آن
هم حق مالک باشد **مسئله** چون غصب از غاصب کند و در حق غاصب غصب حاصل
از آن غاصب باشد و اگر چه مالک با بداد و چون مالک را غصب باشد غاصب
واجب باشد که آن زمین را از زمین غصب خود نماید و جاهای دیگر که غصب شده
باشد هاون ساختن بر غاصب واجب باشد و اگر صاحب زمین قیمت زمین و غصب
بغاصب دهد آن زمین و غصب را مالک فرو کند غاصب اختیار است که بخواهد
چنان کند و الا فلا **مسئله** چون غصبی را نقل کند از غاصب غصبی را که غصب
و لجب بود که صاحب زمین آن محل نقل کند به آن محل و در تسلیم مالک **مسئله**
چون اختلاف در قیمت غصب واقع شود مقبول مالک باشد یا باین که قیمت
فراوان باشد که قیمت غصب باشد یا باین که کراه مالک بود و هاه
اعلم **کتاب بیع** در شفعه و در آن بیع با بیع و در آن بیع شفعه
دوران باشد باینکه اگر مالک شفعه در خانه او خانه و دیواره و سرایها و انبارها
و حیوانات و اما آنکه اگر نقل از آن کرد و آنکه و کشتی و حیوانات و اشیا و غیره
که در اینها شفعه نباشد و اما در وقت و بیاهاد و شفعه تابع زمین است
مسئله در بیعت شفعه و در بیعت و در بیعت و در بیعت و در بیعت و در بیعت و در بیعت
اشیه آنست که خلافت و اشیه آنست که چون قیمت مضر باشد آنکه اگر قیمت کند
از استیفاء می افتد شفعه و در آن بیعت و در آن بیعت و در آن بیعت و در آن بیعت
کردن آن شفعه را باینکه در شفعه دوران باشد و در بیعت و در آن بیعت و در آن بیعت
تواند نمودن **مسئله** چه بود و در بیعت و در بیعت و در بیعت و در بیعت و در بیعت و در بیعت

چون زمین را بطریق دیگری و یا بطریق خود فروخته و شفعه دوران ثابت باشد و اگر
رضی و اعلم و فروخته و آن زمین قیمت سال باشد یعنی بطریق دیگری فروخته
و دوران زمین مستقیم شفعه نباشد و در بیعت و در آن بیعت و در آن بیعت و در آن بیعت
در آنکه آن طریق و آن طریق و آن طریق و آن طریق و آن طریق و آن طریق و آن طریق و آن طریق
آن باشد **مسئله** هر چه با هم سازند یا یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند شفعه
دوران نباشد اگر چه از سر و عقب باشد و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
سود و موقوف علیه یا شفعه آن بیع نیست و یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
علیه شفعه دوران باشد و موقوف علیه یا شفعه طلب کردن و با سئل **مسئله**
در ختیع باینکه ختیع عاریت از کسی است که بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
باشد و چون شری همان باشد شرط آنست که ختیع سالان بود **مسئله** باینکه شفعه
بسیار و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
دوران بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
تقدیر شفعه آن زمین شریعتی و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
که شفعه تا در پیش بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
باشد و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
مسئله اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
و با سئل تا سه روزی بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
او با سئل باشد **مسئله** از بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
باشد تا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
شفعه نیست **مسئله** چون شفعه با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند

آن شفعه است **مسئله** اگر کان بدو کر که کس را فروخته است و بعد از آن معلوم شود که
دو کر فروخته اند یا کان بدو کر که فروخته است و دیگری فروخته باشد شفعه باقی است
و اگر چه او بعد از آن حال شفعه فروخته است باشد **مسئله** اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
رسد **مسئله** چون شفعه بر زمین شفعه مصلحت کند بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
کرد و چون آن حق باقی است و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
دوران بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
کردن و اگر عالم باینکه بوده باشند بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
و کند و اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
از بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
تا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
تکند شفعه باقی باشد **مسئله** اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
شفعه حق شفعه ثابت شود و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
با بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
کرد و دوران شفعه نباشد و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
نباشد و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
فراوان باشد و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
شفعه کند بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
شفعه و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
قرن شفعه با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند

ن بیکر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
چون شفعه غایب باشد بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
با بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
خواهد مصلحت نظر کند و اگر چه در بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
آنکه کند و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
شفعه کند **مسئله** چون بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
حاضر شود این سبب مطالبات شفعه را غایب می نماید و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
از بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
و فقلا الله تعالی چون غصب واقع شود و زمان اختیار شفعه کرده و شفعه حق
را که در آن بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
و لکن اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
و اگر چه بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
نسبت به بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
مسئله چون بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
اگر بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
تا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
شفعه با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
و عالم شفعه شود و بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند
و ساقط شود **مسئله** تا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند یا بیعتی با هم یکی بختند

بعضی از شمع و شتر قنات بینه که حکم بر وفق شهادت منوب باید کرد و بیکدیگر
باج و اجزه چنانکه از شتر قنات و شمع قبول یا بیکدیگر و اگر در قنات بینه کند
حکم بر بینه شتر قنات یا بیکدیگر و در باب شمع حکم بر وفق شمع
باید کرد چه او خارج است و بینه خارج اول است از بینه داخل و بینه داخل
کتاب چهارم در اجلاس و اموات و دمان چه در باب با با و در باب
زمینها بدان و فقه الله تعالی که زمین بر دو قسم است یا اجالت یا غریب و اینها
عامه و بینه و غریب و اموات خراسانی و بیکدیگر چه عامه باشد و غریب یا مالک آن که
چنانچه بفرموده آن قزاق مالک دمان باشد و بینه و بیکدیگر چه عامه و بینه و بیکدیگر
باشد چنانکه در بینه و بیکدیگر و در باب شمع حکم بر وفق شمع
در اینها و در اینها است اموات عبارت از آن زمین است که نفع از آن واقع شده
باشد و بینه و بیکدیگر است یا بینه و بیکدیگر است یا بینه و بیکدیگر است
آن هر چه از بینه و بیکدیگر است چنانچه حق امام است چنانکه اگر کسی بخواهد
از آن زمین مالک آن باشد و بیکدیگر از امام غایب باشد آنکه از آن زمین مالک آن کرده است
بدان زمین اولی باشد و چون امام ظاهر شود از آن زمین امام را صحیح باشد
الفصل در مالک شدن با حیا بینه و بیکدیگر است بینه و بیکدیگر است
که محقق شود و تا کثیر با اعیان کردن و بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
چنانچه بینه و بیکدیگر است مالک آن شود و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
مسلان نیاید چه هرگاه که در تصرف مسلمان باشد غیر تصرف با حیا آن عنوان
کردن شرط و عدم آن عمل چنانچه عامه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
و بیکدیگر است و در بینه و بیکدیگر است بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
شرط انقضای است که فالتا متا اینجا بجا طرح کند و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است

و بیکدیگر است که ایش کنند شمع و زراعت و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
نعم و در زمین بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
مخرج حالت آنست که اگر غایب شود و در آن سرای کند از آنکه مقدار ضلالت آنرا
آن و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
تا بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
در مالک سجوده آن عمل واقع شود اگر چه بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
شرح از برای عبادت بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
مخصوص بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
امام است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
آنکه بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
مسلک چون زمین مالک آن و در آن معوقه قرار نگیرد و بیکدیگر است و بیکدیگر است
مسلک کسی که بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
باشد و در بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
چنانچه بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
باب دوم در بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
احاطه کند آن چنانچه است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
باشد و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
کرده باشد و در بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
با سلف چنانکه بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است
غالی سازد و باقی بینه و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است و بیکدیگر است

[illegible][illegible]

သို့

[illegible]

مستحق است قسم دهم سکوه اما مستحب است که از اهل بیت یکی را بطریق ارادت از امور دیگر
اجتناب بشود تا آنکه از او در مشایخ یا بدو مستحب است که جهت بشیرو رسد و در
آن سکن بخورد تا غلبه بر او نرود و بر وی متناهی و با عدل و کثرت بر وی است باشد تا که از آن
قاصی بر حیل اختیار نماید و بتاری با قریب و تا با اعلام قاضی شده اهل بیت که مستحب است
و مستحب است که در مقام ظاهر نشیند و در حقیقت باقی تا و منزل دوم محکم است
باشد و مستحب است که از آنکه در دست حکام معروف باشد از هیچ خلایق و در این میان
اختلاف نماید **مستحب** است که در مسجدی که مستحب است که در زمان دخول و مسجد وقت گذارد
و بعد از آن پشت بر قبله نشیند تا در وضو اقبل باشد و بقرآن مجید یا قبله نشیند
کنند از این غیر اهل بیت مستحب است که قبل از نماز و دیگر اقل التمام است از برای راه
و قیام و نیز کردن مستحب است و مستحب است که احوال احوال و از آن و هر سال در بعضی
نماز در قافون منصب سرانجام فرمایند تا مکررها است که وقت قاضی در راه
بیاورند اگر مسجدی را طلبه نصرت کند و در وقت که در حالت خضیه در زمان
جمع و عطل و در زمان نماز و در جمیع و در زمان نماز و در جمیع و در زمان نماز و در جمیع
حالت حکم کند تا قاضی باشد چون بر وجه طرح افزاده باشد و سکوه است که از برای نماز
منوطی است و نیز گفته سکوه است که ضایع منقوض باشد که خضیه از ترس و نماز است
جهت شواهد کردن در همین سکوه است که ضایع منقوض باشد که با آن با تسبیح و
جرات کند **مستحب** است که راهی که در حکم کردن حلفا و یا باشد و تا قاضی که نام نباشد
او را اهل حق در حق الناس حکم کردن و او باشد و در حق الله خلاف است و اجماع
العقل پس خلاف است و در جمیع امور و در جایز است که حکم کند و اگر هر مصلحتی را
نباشد **مستحب** است که در مقام امتیاز حکم دالت سینه را با خداوند متعالی و صبر و استقامت
کند تا تعبد شود و در حق الله است که صبر و استقامت و در حق الله است که صبر و استقامت

مستحب است که قاضی اول حکمی کرده باشد که آن حکم و اقرآن است لازم نباشد و اگر قاضی
حق باشد قاضی دوم باطل کرد تا بدین حد که حکمی کرده باشد چون بعد از آن
حظا آن معلوم شود که باطل یا برکون و بر قافون است حکم کردن **مستحب**
چون قاضی معری کند که قاضی معروف بکراهان فاسق وین حکم کرده است احصا در آن
قاضی را واجب باشد که بعد از احصا و عریف شود و عزامت آن بر قاضی معروف است
و اگر کسی که در مقام حکم کرده ام بر قاضی تکلیف امانت نیست باید کردن **مستحب**
چون حکم را با اعتبار حکمی باشد یا بیکه دو کس تغییر لفظ کند و یا بیکه تغییر لفظ
بر مردم آن حکم نماید کردن **مستحب** است که قاضی حق را نصیب کند واجب است که آن
کاتب بالغ و عاقل و سلیق و عادل و بی باک باشد اگر با وجود این شرایط فقیر باشد
نیکی نزد **مستحب** است که حکم را عدالت شاهین معلوم و بطرح کند و اگر هیچ حکام معلوم
نباشد از حال ایشان تخصص کند تا بعد از عدالت یا صبر معلوم کرده **مستحب**
چون در جمیع صفات اختلاف شود در جمیع مقدم باشد که آن شهادت بخیر
که از آن بخیر است چون شهود جمیع و غیره را و سکوه و خلاف ضایع
حاکم در حکم کردن فرقت کند بیک در شهادت حیانت که اگر بر وجه جمیع عمل کرده
خوب بود **مستحب** است که شهادت بخیر شایع در آن سکوه کرده باشد اگر در شهادت
مردم شکی که موجب علم باشد یا نپذیرد و شهود آن که از یکی از دو کس شنیده باشد که در
بر جمیع نتوان داد **مستحب** است که شهود را از ادب و امانت باشد سکوه است که حکم
ایشان را تغییر نماید و بیک که دانست معلوم نباشد تغییر مستحب است **مستحب**
حاکم را جایز باشد که گواه را در تلفظ مریدند یا در عقیق کلام او کند
بیکه کتب باشد یا بیکه هر چه گواه داد اما نماید و اگر گواه در شهادت فرقت کند
او را نباشد با تمام شهادت و چون کلامی بعد تغییر و هم در آن باشد و می تواند

من نعمه عليه

حکم کند از حکم و آنچه نباشد بلکه مثل یکدیگر تا مرز یکدیگر نماند حکم که مرتب و اخذ کرد و آنچه
آنکه چون ضمان بدو را از وجه حاضر بود بر ترتیب آن قضایا را بر زبان او پس از
ششم آنکه از منقعی علم قطعی کلام منقعی کند و بداند که دعوی کند و دعوی را نشاند
بنیاد که جواب دعوی را قائل کند و این دعوی از این نام یاد و دعوی دوم استماع کند
هفتم آنکه اگر یک یا زحیفین بهیچ عباد رشتن نماید استماع دعوی نماید و بداند و مکرر است
که حکم در استماع و ایضا از غیر از اینان شناخت کند **مطلب** بنا که چندی دعوی و جواب
مثال آنکه دعوی کند کسی یا عامه که بگوید آن کرده باشد از غیرین دعوی صحیح نباشد
خلافه از آنکه از آن دعوی بفرماند و یک نفر از آن دعوی بفرماند لازم بود و یکی از
دعوی باشد صحیح باشد و اگر چه دعوی بفرماند و دعوی بفرماند استماع دعوی
دعوی کند از آنان باشد که در کسب و فتنه و مضائق باید کردن و اگر غیر از اینان
باشد دعویات منقطع است باید کردن و اگر در کیفیت کند صحیح باشد **باب چهارم**
در جواب منقعی علیه یا آنکه جواب منقعی علیه از سه نوع عالمی باشد از نوع آنکه از آن
کند و چون از آن کرده بود مانع و یا جز آن تصرف بود به مقتضای آن از آن دعوی استماع
دعوی که باید کردن و طریقی آنست که گوید و بفرماند از آن دعوی باشد آنکه بگوید آن
آنکه بگوید حکم و مرتفع شد و بگوید که بگوید یا باشد و دعوی که آنکه بگوید آنکه بگوید
از منقعی علیه بگوید باید کردن و اگر او را بداند باشد حکم از این دعوی بگوید که ترابری
علیه کند است و منقعی علیه را استماعی بگوید و باید داد و او کند و آن دعوی منقعی باشد
و اگر حکم بر نوع کند منقعی علیه را استماع دعوی منقعی بفرموده باشد که استماع
اعاده باید کردن و بگوید منقعی علیه تا اطمینان کند از آن دعوی و مکرر استماع از سه
دعوی بفرماند باشد یا آنکه بگوید یا بداند و قسم بگوید بگوید و از قسم بگوید بگوید
تا آنکه از این دعوی بفرماند و اگر او را استماع شود و استماع دعوی صحیح باشد

اجازت برقم با دکنده اینان ثابت شود و آن گروه که هم با دکنده اینان باشد
باب ششم در کتاب قاضی قاضی بدانند که الله تعالی علیه السلام که اهلای
که هم قاضی قاضی از سرور برین باشد یا قاضی یا قاضی است است که است
اعباری نیست چه خطیبی در مشا بر خطیبی است و آن قاضی باشد که قاضی و یا قاضی
که بیکتا باشد که بر حکم برین کرده ام بیکتا اضا و این حکم کرده ام در فضا کردن برین
نمود است و در خلاف بستم قاضی کرده است بر آن قاضی است و آن قاضی است که برین
و آن قاضی است برین قاضی که قاضی کرده است و ما را شاهد برین حکم که برین است
قبول آن واجب باشد **باب هفتم** در مال معلوم شد بر آن عمل آن مخصوص حق و آن
است بر در سرور و برین با قاضی قاضی قاضی دیگر است که قاضی قاضی قاضی قاضی
سود بر و قاضی قاضی علیه برین قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
منقطع کرد و مقابله با مال غنای **باب هشتم** در حکام قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
و کیفیت آن بدانند که الله تعالی که قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
در قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
یعنی قاضی با بیک برین صفات متفق باشد **باب نهم** در اجرت قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
باشد ازین لای با بر داد و آن اجرت از بر قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
همان رسد و اگر اجرت تعیین نکرده باشد و در داد و عقد واحد با جاره گرفته باشد
اجرت و بر حساب حصص باید دانید هر یک از اینهاست برین قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
او باید دانست که مقوم بره و قاضی با دکنده اینان است و اینهاست برین قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
آن که قضا و قاضی است مناجس بر داد و آن را نشان و آن را نشان و آن را نشان و آن را نشان
از مقوم آن که در داد و قضا و آن باشد چه انجا و عقا و عقا و عقا و عقا و عقا و عقا و عقا
باشد که قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی

طلب

از قاضی و هم باشد که قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
تا بعد از اجازت قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
و سبب نقصان قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
اگر آن که قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
و برین باشد که قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
و اگر قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
ما با جاره از آن قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
و سبب نقصان قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
بره و قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
باشد قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
اذا ان حصر برین باشد از اینهاست که در قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
باشد قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
و با بیک قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
بر سر حصر قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
باب دهم در قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
که در قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
ثبت آن باشد و در قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
قضا و قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
بسته شود و هر یک از اینهاست که قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
و آن قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی
او را رسد و هر یک از اینهاست که قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی قاضی

چنان

اگر بعد از رفتن بعضی از آنرا استحقاق شرعی برود بر خدا و آنچه از حق است باشد
بجای هر یکی از آنها بقدر جنس آن شریک خارج شده است تحت همان چیز باشد
و اگر بیوجه نباشد بلکه تفاوت باشد آنوقت باطل باشد **مسئله** چون در تقیید
تکلیف کرده باشد بعد از آن بریت در ظاهر شود اگر در شرع آن در حق است
بر حال جز باقی باشد و اگر در شرع آن در حق است باطل باشد و اگر در شرع آن
کردن و بعد از آن اگر چیزی باقی باشد تقیید کند و فلا چای آن بین و شریک و بیست تقیید
بر تقیید است **باب ۱۴** در احکام منافات بدان و عقلی است که خلاف المرام
که حاکم آن که خلاف اصل داعی کند و بفرمان که آن که چون نزلت حضرت عزرا
سوره و بر او ای و بگوید ای آن که دعوی می کنی که در حق علی جمیع النفا و بر من و شما
و در دوی دعوی در حق است که بالغ و بالغ باشد و شرط است دعوی را بگوید و کند
یا از برای کسی را و او را که دعوی باشد و اگر شرط است که آنچه دعوی کند از آن
قبل باشد که ملک تواند بود و حاصل آنکه دعوی می نماید شرط قبل است چنانچه
شرط باید که دعوی جمیع باشد و شرط اول آنکه مدعی بالغ باشد و دعوی غیر بالغ صحیح نیست
شرط دوم آنکه عاقل باشد و جمیع نراد دعوی صحیح نباشد شرط سیم آنکه دعوی جمیع
بصرفه یا جمیع که مدعی او را نیست دعوی از برای او باشد و چون فرزندان و فرزندان
بجمله و چون مؤکرم درین صورت بدو را جمیع فرزندان و فرزندان دعوی نکند
هست و بیکل وجهی مؤکرمه دعوی نکند است شرط چهارم آنکه اهل دعوی آن کند
قابلیت باشد یعنی از آن قبل باشد که ملک تواند بود و دعوی بیگانه آن کند
صحیح نباشد چه از آن ملک ننمود و همچنین اگر میان دعوی هر کدام دعوی غیر از این دعوی
صحیح نباشد **مسئله** اگر متکدر دعوی فسخ نموده کند تا جمیع نماید و او را دعوی هر دین
نباشد و دعوی کند که مدعی عالم است یعنی آنکه و مدعی آنرا نکند و ممکن است بر مدعی

باشد

باشد و اگر متکدر است چه آن مدعی لازم نیست تا سوگند بماند و در دعوی است
بگوید و بر این ثابت قوی **مسئله** اگر بیو متعلق باشد و دست متکدر آنرا سوگند
که مدعی مدعی شود و دست بر او کند و بگوید مدعی یا مدعی و بگوید که در آن
سوگند واجب نیست **مسئله** چون بگوید دعوی می کند که دوست و بگوید یا سوگند واجب
و است و گویند و بعد از آن چون فی نفس الامر آن حق مدعی باشد و او را دست
آن چنین است از دست متکدر می کشد اگر باذن حاکم رخصت نباشد بکنی بکلیط
آنکه موجب فسخ نباشد اگر موجب فسخ نباشد حاکم عیاض بگوید که تا بگویم حاکم فرایند
و بکنی اگر این باشد و ضم مقربا شود صاحب بر دین سکه مدعی که بر عیاض دارد
آنچه در دفتر شاه یا بر سر اینها بگوید که هر چه خواهد که حق صرفا بید تا حاکم حکم بگوید
تا بگوید و آن دعا نباشد و عیاض را در ادای این اجتناب است که هر چه خواهد عیاض
و بر نیاید **مسئله** چون کسی دعوی کند بر کسی که مدعی فسخ نباشد تا برای مدعی
بر آن بگوید که ملائکه شایع و بیان چنانچه افتاده باشد و سوال کند که این شایع
از آن کیست بگوید که هر حق است و دیگری در آن واجب تا فسخ بگوید که فسخ شایع
حق همان مدعی باشد و اگر مدعی است و دعوی مدعی بگوید که مدعی باشد
مسئله چون مدعی در دین مدعی شود و مدعی با بیرون آنکه حق ماضی باشد و آنچه
بهر آنکه کسی بیرون آورد و حقها بکس باشد که مدعی او کرده است **مسئله** اگر مدعی کند
در چیزی که مدعی فسخ هر دو باشد و کراه نباشد حکم به شکیف می کند یا بگوید
کسان شایع علیه دو بیان فسخ را عین بر دو قسم باشد و برایتی هر دو رسوگنایند
دو آن بعد از آن میبایست شکیف کردن و اگر مدعی فسخ بگوید یا سوگند فسخ بگوید
چون غیر فسخ را اگر نباشد و حق متقین کرد و اگر دست دیگری باشد فسخ شایع
اگر آنکه مدعی فسخ است مدعی فسخ کند و آن دیگر را رسو کند و مدعی فسخ را از برای

تا و حکم کند و تصرف و بیعت و وصیت باین اشیاء بوقلم با چگونگی و هر یک از
بیک جزو این باشد **مسئله** چون متصرف دعوی نماید یا تصاحب و متصرف علیه بیک
این حق ندارد که بابت آن متصرف منقطع گردد و خواه آنکه متصرف باشد
و خواه قائم علیه که متصرف بیک متصرف را بگوید و بگوید که او را معلوم نیست که آن حق
مستحق متصرف یا مستحق باشد و دادن تا او را قانع کند و بگوید که او را قانع نمی کند
با حکمات عین آنچه از وی مستحق خوان کردن و اما اگر متصرف را نکند و بگوید که حق
حاکم آنرا ضابط کند از ملکیت متصرف خارج شده است **مسئله** اگر دعوی بکند که
دو دست یکی باشد و اما مات بیکه که بگوید که دو دست معین است بلیق که در دست
من خود معنی آنست که آن متصرف صحیح نباشد و همچنین اگر بگوید که دعوی بکند که
معنی نباشد چه ظاهر این زمان نمکنت بلیق را منع نشود و بر این اشیاء معنی لا ترتب
اما اگر بگوید متصرفی که او حق و صد بر بنوعی که صاحب است متصرفی که صاحب است یا از متصرف
با جاره که قضا است حکم بوقلم این شهادت با چگونگی در این شهادت بلیق و شهادت
بسیب متصرف **کتاب بیع و اجاره و قرض و ضمانت و ودان** بیع با بیعت با بیعت
در صفات نه شود بدان و فعل الله تعالی لیل الملام که سکنی بوقت با بیکه در کوه با
تا شهادت او قبول باشد چه کسی از بیع صفات ششگانه میجوید باشد شهادت
او قبول نیست اما اول آنکه با بیع باشد شهادت کرد که یا محقق نشود معقول باشد
و بر این گفته اند که چون ده ساله باشد و نهاده است او قبول باشد و لیکن این امر بیک
و اما شهادت اطفال و بقر و شهادت که کان در جراحات و فعل مخالف است با
اگر بگوید که علیه است متصرف که شهادت اشیاء در فعل معقول باشد و اشیاء و بقر و
اشیاء با بلیق و آنچه در آنها به بر آنست که شهادت اشیاء در فعل در جراحات و بقر و
معقول باشد و در خلاف گفته است که چون متصرف شمس باشد و قوی که بر امری میاید

مجموع ساله باشد شهادت اشیاء معقول باشد و لیکن اول آنست که در جراحات و بقر
شهادت اشیاء معقول باشد و لیکن اول آنکه ده سال باشد اگر دعوی بکند که در جراحات و بقر
آنکه اشیاء اشیاء باقی باشد و لیکن آنکه اشیاء اشیاء باقی باشد و لیکن آنکه اشیاء اشیاء باقی باشد
مستحقه قلم که آن غفلت چه شهادت معنون با بلیق معقول نیست اما اگر بگوید که او را معلوم نیست
که او را معلوم نیست که او را معلوم نیست که او را معلوم نیست که او را معلوم نیست که او را معلوم نیست
آنکه حاکم و اشیاء باقی باشد و لیکن آنکه اشیاء اشیاء باقی باشد و لیکن آنکه اشیاء اشیاء باقی باشد
عین معقول معقول نیست و اگر چه مستحق با سلام باشد خواه این بر معنی باشد یا غیر
مؤمن چه غیر مؤمن مستحق غفلت و غفلت با بلیق است از قبول شهادت و **مسئله**
اگر با شهادت عینا میسر و معروف حاکم و با بلیق شهادت با بلیق شهادت عینا میسر
عینا میسر و معروف حاکم و با بلیق شهادت با بلیق شهادت عینا میسر و معروف حاکم
و لیکن اگر بگوید که او را معلوم نیست که او را معلوم نیست که او را معلوم نیست که او را معلوم نیست
و عدالت با باطل کردن و **مسئله** هر کس در امری از امور اشیاء با بلیق شهادت
او قبول نیست و لیکن اگر معقول و اصولی باشد و مخالف در قرض و ودان شهادت
او قبول باشد **مسئله** شهادت کسی که دیشام دهد تا قریه نکند قبول نیست و صورتی
آنست که بکذب معقول خود گفته و آن دیشام **مسئله** با بلیق که بابت قرض و ودان
چون نرد و بطریق و مثل آن خواه در باطل باشد و خواه در باطل باشد **مسئله** شهادت عینا میسر
شهادت معقول باشد **مسئله** شهادت معقول و معنیات که جهت طلب کوینم باشد
معقول باشد **مسئله** شهادت معقول و طلب چون حلیت و قرض و مال آن خواست و فاعل
فاسق و دزد و زانی و کافر و امثال آن مکروه است و حرام نیست **مسئله** چون بلیق
در جراحات و بقر و اشیاء با بلیق باشد شهادت اشیاء معقول باشد و لیکن آنکه
ار قباحت حجت است یعنی باید که کراهه منتهی نباشد چه با وجود حجت شهادت معقول باشد

شمس کند بر تپه است که نزد حکام فتنه باشد چون فرج ادا شد است کند
 اگر از قبل صورت ادا باشد بکسی که نالاکس یا بکسی که خود کوه کوه اند و کوه
 ناله که در نزد حکام شنیده باشد چنان که بیکه کوهی می رسد که نالاکس نزد حکام کوهی
 برین وجه دارد و صورت سیم که بیکه کوهی می رسد که نالاکس نزد حکام کوهی دارد
 بر فلان بن فلان از برای چنین چیزی سهیلان **مسلم** چنانکه شهادت فرج
 متعین باشد که در وقت حضور اصداف می آید که حاصل حاضر مجلس تو را در کوهی
 فرج قبل از آمدن در بر من و بیست تحقیق شود و بیست حد حقین نکند
 و مضاف است که امانت شاه را می کشد و چون که بر شقی نایب باشد و را
 در حضور مجلس **مسلم** اگر شاهد فرج ادا شود شهادت کنایه حاصل می آید
 اولی آنست که شهادت حرج باطل بود و اگر فرج که بیکه مرا معلوم نیست که در وقت
 شهادت باشد شهادت فرج باطل بود و اگر یکی از اولی باشد غیر شهادت است
مسلم اگر شاهد فرج ادا شد شهادت کنایه حاصل می آید که در وقت شهادت که حاضر
 حکام ساقی است و در بعضی بنا بر خواهان که موافق فرج باشد یا مخالف و اگر یکی
 از حکام باشد بمقرع باشد و شهادت فرج باطل شود **مسلم** در لایحه آن
 بیان و فضل الله تعالی پس المرام که موطوع شهادت است که شهادت هر دو بنا
 بر معنی اصداف است و اگر در لفظان مختلفان باشد شهادت اگر یکی کوهی در کوه
 غصه که است و دیگر کوهی که بنا بر نظر فرج که است چنانکه حاصل می آید
 یکیت این شهادت قبول باشد بیکه در وقت شهادت ایشان مخالف هم باشد
 آن شهادت صحیح شود مثل آنکه کوهی در کوهی و آن در کوهی در کوهی و آن در کوهی
 بیج باین شهادت حکم نخوان کردن و بیکه اگر مدعی یا یکی از فرج و کوهی می آید
 حکم قرآن کردن **مسلم** اگر یکی کوهی در کوهی فلان امر در فلان وقت بود و دیگر کوهی

نعل که همان لهر در فلان و قوی دیگر و چون افتاد متعین است که میان شهادت
 نخوان کردن مثل آنکه یا یکی ازین دو کوه سوختن مدعی هم بود برین نقل
 توان کردن حاصل آنکه چون اختلاف افتاد با عبا راجع است و شهادت حکم
 نخوان کردن **مسلم** در وقت شهادت و در وقت شهادت با عبا راجع است
 اول در وقت زمان میان ما و الله تعالی که هر چه که از اعتدالی می فرستد باشد
 آن عقوبت راجع است چنانکه متعلق است با عبا راجع است و در وقت شهادت
 عقوبت ایشان هیچ فایده ندارد یا فرستادن حد تا از ارضه تا می بیند
 و علی بن اقیس سر بر سر می آید که هر چه از اعتدالی می فرستد باشد با عبا راجع است
 تعین که بیکه و آن برای حکام متعلق دارد و آنچه اوصاف است شهادت است و آن بنا
 و قدم آنچه با حکام است سیم خدفت یعنی شهادت دادن چهارم در وقت شهادت
 کوهی است ششم قطع بر این است یعنی راه زدن چنانچه عقوبت ایشان
 چنانچه در مواضع خود معلوم کرد دانست که الله تعالی انا فتم و هم که را شهادت
 می آید است اول یعنی شهادت بر این فرج کردن مخالفت نبودن و هم و شهادت
 و از اسلام بیکه می رسد با عبا راجع است و شهادت چهارم در وقت
 محامد شهادت است آنکه شهادت تا سبیلان ایلان شهادت است و کوهی در وقت
 که حکام با عبا راجع است و شهادت شهادت شهادت شهادت شهادت شهادت
 غایب شود ایلان تحقیق شود و از جانب دیگر خواهان شهادت **مسلم**
 بیکه حد و قوی لازم شود که حکم کرده باشد و بر سبیل اختیار باشد و بر سبیل
 باشد این سه سبیل چون تحقیق کرد و اوصاف بنا سبیلان آنکه که زمانه کوهی
 از هر دو وزن و اگر ترجیح کرده باشد **مسلم** در وقت شهادت و کوهی در وقت
 هر کدام که ترجیح کرده باشد و در وقت شهادت و کوهی در وقت شهادت

صد روزه

سرا

[illegible]

یعنی که که مغز سرد و اویت کجایم و ملت دندان ملت بیت با سکه که سی و سه شتر با
 هکذا فی الشرائع و اما حایر است که آن خریطه را شکافند و در آن سلاصه
 ملامت بعید و نادانست **مسئله** در شکاف هر دو لب چنانکه در آنجا ظاهر می شود که
 دیت لپاچه و اگر نیت شود دیت لپا با سکه و اگر دیکر با سکه نیت دیت
 آن یکی با سکه **مسئله** جراحت نافه در نافه دانت دیت با سکه و اگر نیت شود دیت
 دیت دولت دینا راست و بعد دیت آن بود **مسئله** جاره جاره عمارت
 از آنست که واصل می شود با سکه و از هر طرف که با سکه دانه نیت دیت است
 و از آنقضاص و جراحت با سکه **مسئله** جله در طرف از طرف در طرف از طرف
 به بیانات کنز صده بیادیت با سکه **مسئله** در سرخ شدن روی بیانات یکدیگر
 نیم با سکه و در کبود شدن آن سه دینا و دو دیتی در سیه که از این طرفی **مسئله**
 و در آنجا دلی است که جله بیانات از روی چری سیه که در شش دینا دیت با سکه
مسئله دیت جراحت سر روی بطریق با سکه **مسئله** تاجرا صامت اعضا و جوار
 دیت بکشت نزد دیت اعضا ایسان و اعضا ای حال بکشت مثال بود از آن
 دیت اعضا ای جوار اثر از نصف متاع ای حال با سکه **مسئله** هر عضو که در آن
 دیت مرد است و یا جراحتی که در آن دیت و یا سکه چون بر زن واقع شود در آن دیت
 زن با سکه که نصف دیت رجالت **مسئله** بر آنکه درش و حکومت دهی یکیت
 معنی آنست که مجموع و افق چنان کس که ملک و نظر کند که بهان جراحت از نیت
 او چه مقدار کم بکند و دیت بدان حال که جراحت نیتا سکه نیم نقصان با سکه باید آن
مسئله دیت جناب که در سکه با سکه و دینا راست چون خلقت تمام سکه با سکه
 ولیکن هنوز روح درون غلغله کرده با سکه و دینا با سکه و وقت علی القوی با سکه
 و اما اگر آن حین خلوت با سکه دیت آن غایت با سکه و دینا با سکه که خلوت بود و اگر

حل نماید از کجای سکه و یکی با سکه و دیتی با سکه و با سکه که ده با سکه که در
 بدان معنی که با سکه که دیت کا هر با سکه و وقت دانت دیت و این تا
 تغییر حیات شود واجب با سکه و دیت دیت که در دیت سکه و دیت
 و اگر خلقت تمام دیت با سکه و دیت دیت دیت دیت **مسئله** اگر سکه دیت
 با سکه دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 و اگر خلقت با سکه دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 خلقت می با سکه دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 نقطه دیتی در دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 بر سکه و دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 کرد و دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 با سکه دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 کشته خلوت حالت حیات با سکه و دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 و دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 است و دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 آنست که اگر صاحب دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 یعنی هر دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 نیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 میا سکه و دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 نیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت
 ایکی دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت دیت

تلف

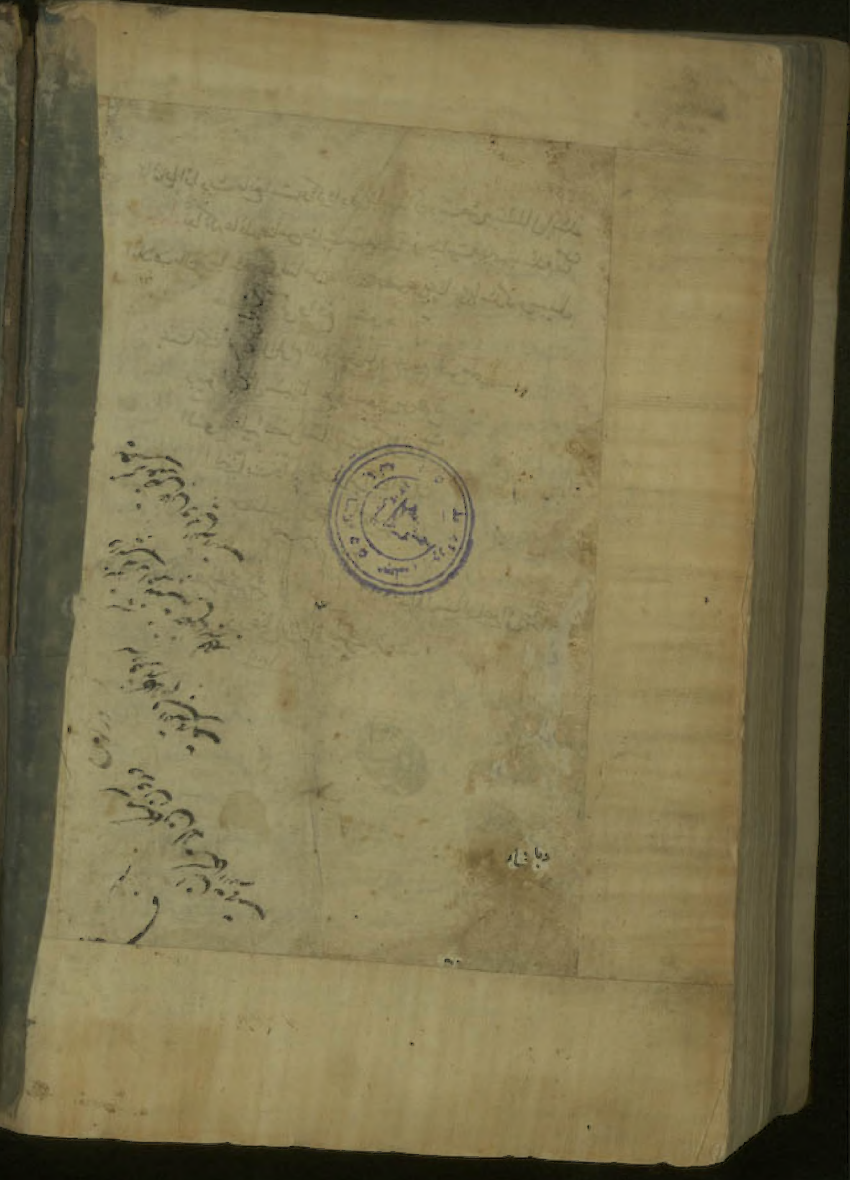
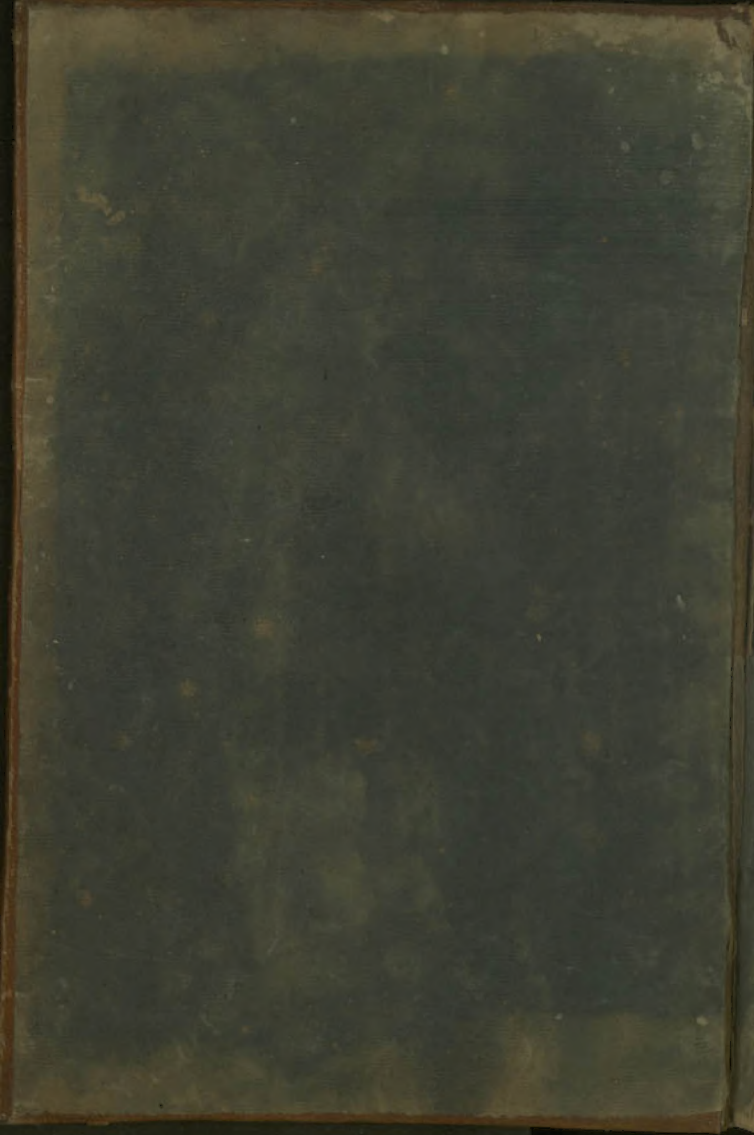
جریه

هرگز رویا شکسته نیست بخت میباشند هیچ راهی و او این بدی و او را نشان
 و شرط آنست که در حال اول و درین حال ارش باشد هیچ سبب خود را در میان
 بخت و حرکت و لیکن او را در بخت باید داد و عاقله مختص بکردار باشد و انشا
 عاقله نشان دهد و از قربیات که با او لازم و عاقله داخل باشد **مسئله**
 در بخت و حرکت و مجزویت عاقله نشان میدهد یعنی در آنکه با او در بخت
 باشد و عاقله مختص بکردار باشد **مسئله** چون عاقله با او در بخت باقی باشد و او را
 باید باشد و لیکن این روایت کشته مطروح **مسئله** عاقله را در سه سال او
 باید که در تمام باشد و خواهی که در تمام باشد و خواهی که در تمام باشد
 و لیکن او را در تمام **مسئله** اما کیفیت تقیض بعضی قط کردن آن بلکه در تمام
 و عاقله واجب و عاقله را در تمام آنچه در تمام باشد و عاقله مختص بکردار
 علیها هر لایق الا که با او در تمام که بغیر و عاقله مختص بکردار که با او در تمام
 که با او در تمام **مسئله** اما در تمام که با او در تمام که با او در تمام
 باید داد و عاقله را در تمام **مسئله** اما در تمام که با او در تمام که با او در تمام
 نزدیک که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام
 تا زمانی که تمام کرد **مسئله** چون از عاقله بخت ناپدید شود زیاده و از بخت تمام
 باید داد و عاقله را در تمام که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام
 باقی از بخت تمام الا که در تمام که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام
 نشان ام سرع است بعدم عاقله **مسئله** اما در تمام که با او در تمام که با او در تمام
 که کیفیت انشای او بخت با بخت که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام
 باشد که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام
 اگر در تمام که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام که با او در تمام

فائز از اوارت مانع است و اگر او در ناسکند آید بی حق بیند لای باسد
مشقه بداند که عاقل نام حیات سبع و غلام حیات بهیمنه نیکو و صفا
 اختلاف ماله نیکو بداند که صفا آید مخصوص نیا چنانکه بر سبیل
 حظا را آدمی واقع شود

وَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ
بِأَمْرِ اللَّهِ
وَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ
بِأَمْرِ اللَّهِ





Handwritten text in Arabic script, likely a library or ownership inscription, located on the left side of the page.



Small handwritten text or mark, possibly a date or signature, located near the bottom right of the page.

